

سورة الرحمن



مقدمه

روزگاری، در صدها سال پیش از این، همه چیز در دنیا به صورت فردی بود. دولتش دیکتاتوری بود، استبداد بود، فردی بود؛ تجارتش بر اساس معاملات فردی بود؛ یک نفر یک نفر تاجر بودند؛ دخل و خرجش را هر کس خود تنظیم می کرد؛ همه چیز در دنیا صورت فردی داشت ... اما امروز همه چیز به صورت دسته جمعی و سازمان یافته درآمده است: دولتها تشکلهای و سازمانها دارند؛ تجارت به صورت شرکتهای وسیع و محبّر العقول درآمده ... در این دنیای سازمانی، اگر ما باز بخواهیم تک‌روی کنیم، به نظر من، نهایت سادگی است. ما اگر امروز عمل دسته جمعی نداشته باشیم کلاهمان پس معرکه است. که هست. تشکیلات یکی از فرائض هر گروه مردمی است که هدفی را دنبال می کنند. تشکیلات یعنی نظم، یعنی تقسیم وظایف، یعنی ارتباط و اتصال، و زنجیره‌ای کار کردن؛ این معنای تشکیلات است. انسان‌هایی هستند که همه‌شان می‌خواهند ... در مواضع بیان شده حرکت کنند اما در عمل بعضی‌ها نقص دارند، آسان‌ترین کار حذف ناقص‌ها [از تشکیلات] است. در حالی که کار یک تشکیلات، ساختن ناقص‌هاست نه حذف ناقص‌ها. این ساختن هم زمان می‌برد و در زمانی که لازم دارد، باید با نقص‌شان بسازیم نه این‌که زود ناراحت بشویم.

بیانات فوق گوشه‌هایی از دغدغه‌ها و ملاحظات بزرگان و صاحب نظران در باب تشکیلات است. گروه‌های جهادی به عنوان مجموعه‌هایی خودجوش و مردمی، یکی از مصادیق کار تشکیلاتی و دست جمعی محسوب می‌شود. توجه به امر تشکیلات به عنوان یک فریضه، فعالیت‌های گروه‌ها را هرچه بهتر در دستیابی به اهداف عالی میسر می‌کند. در این جزوه سعی بر آن است تا ضمن مرور نظرات بزرگان در خصوص مسئولیت‌های تشکیلاتی و ملاحظات آن، نمونه‌هایی نیز در این خصوص از زبان ایشان بیان شود.

گفتارهایی از حضرت امام خمینی (ره)

به شرط آن که همه با هم باشید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ. من برای اولین دفعه‌ای است که در این مدرسه وارد شده‌ام. دست‌های خائن اجنبی و عمال اجنبی، ما را از شما جدا کردند، بین ما و شما اختلاف انداختند. آن‌ها از این اختلاف نتیجه‌ها بردند و دیدند که از اتحاد جنبه‌های، قشرهای مختلف، آن‌ها نمی‌توانند با این اتحاد نتایجی را که می‌خواهند ببرند. سال‌های طولانی کوشش کردند مدارس دینی را از دانشگاه‌ها و دیگر قشرهای محصلین جدا کنند. ما باید بفهمیم این معنا را که این جدایی چه رنج‌ها به ما داد، و این اتحاد چند صباح چه گنج‌ها به ما داد. شما جوان‌ها، شما جوان‌های محصل، سایر جوان‌ها، امید من هستید، نوید من هستید. امید من به شما توده‌ی جوان است. به شما توده‌ی محصل است. من امید این را دارم که مقدرات مملکت ما بعد از این به دست شما عزیزان بیفتد و مملکت ما را شما عزیزان حفظ کنید. من امید آن را دارم که شماها با علم و عمل، با علم و تهذیب نفس، با علم و عمل صالح، بر مشکلات خودتان غلبه کنید. تاکنون که این راه را آمدیم؛ و با وحدت کلمه‌ی قشرهای مختلف این مملکت و با اتکال به ایمان و اعتماد به اسلام و قرآن کریم دست خائنین را قطع کردیم؛ و اگر تتمه‌ای باشد قطع می‌کنیم ان شاء الله. لکن از حالا به بعد اشکالات بیش‌تر است، بیداری بیش‌تر می‌خواهد. از این زمان، زمان سازندگی این خرابه‌ای است که برای ما به جا گذاشته‌اند. شما بهتر می‌دانید که این‌ها [رژیم شاه] به دانشگاه‌های ما، به دبیرستان‌های ما، به دبستان‌های ما چه خیانت‌ها کردند. شماها می‌دانید که شماها را می‌خواستند عقب نگه دارند. نگذارند که یک انسان اسلامی، یک انسان با قدرت، یک انسان با هدف بار بیایید. تعلیمات از اول تعلیمات اوجاجی، انحرافی و برنامه‌های انحرافی بود. می‌خواستند جوان‌های ما را به عقب برانند تا استفاده‌های خودشان را بکنند، تا ما در همه‌چیز محتاج باشیم، در علم محتاج باشیم و در اقتصاد وابسته و محتاج باشیم. شما جوانان که امید من هستید و نوید من هستید، کوشش کنید و وحدت کلمه‌ی خود را حفظ کنید. ما را نگذاشتند با شما روبه‌رو بشویم. در مدت عمر این دبیرستان، اول مرتبه‌ای است که من با شما روبه‌رو می‌شوم. اول مرتبه‌ای است که استادان و معلمان شما را از نزدیک می‌بینم. اول مرتبه‌ای است که شما جوانان عزیز را، فرزندان اسلام را، از نزدیک زیارت می‌کنم. ای امید من! ای امیدهای من! ای نویدهای من! ای فرزندان عزیز اسلام! رمز پیروزی را دریافتید. دریافتید



که در این دو سال اخیر با وحدت کلمه ریشه‌ی استبداد، ریشه‌ی سلطنت استبدادی ۲۵۰۰ ساله را از بیخ کندید. دریافتید که نفت‌خواران مفت‌خوار را عقب زدید. دریافتید که با وحدت کلمه و وحدت غرض و هدف و آن ایمان و هدف اسلام، هدف جمهوری اسلام، دریافتید که این رمز شما را به پیروزی رساند. این رمز را از دست ندهید. صف‌های خود را فشرده‌تر کنید. روابط خود را با همه‌ی قشرها خصوصاً با روحانیین زیاد کنید. شما آمال و آرزوی ما هستید. ملت ایران با این وحدت کلمه، آمال و آرزوی اسلام است. باید با وحدت کلمه همه‌ی چیزهایی که پیش آمده است حفظ کنید. ... شما جوانان برومند، شما محصلین ارجمند که امید من هستید و نوید من هستید، باید در هر جا که هستید، در هر جایی از ایران که هستید باید بیدار باشید، با بیداری از حقوق خودتان دفاع کنید. حکومت اسلامی را که از حقوق شما دفاع می‌کند مستقر و برقرار کنید. به باوه‌ی یاوه‌گویان گوش ندهید. به حرف‌های قشرهایی که از اسلام هیچ بویی ندیده‌اند و با اسلام مخالف‌اند به حرف‌های آن‌ها گوش ندهید. آن‌ها می‌خواهند ملت را منحرف کنند از مسیر خود. مسیر شما، مسیر اسلام است. مسیر شما این است که جمهوری اسلامی را به پا کنید. ... آن‌ها که امروز به خیال خودشان می‌خواهند سر سفره‌ی آماده بنشینند، در این نهضت به هیچ وجه دخالت نداشتند. این نهضت را شماها، این نهضت را طبقه‌ی محصل، طبقه‌ی کارگر، دهقان، بازاری، این نهضت را این‌ها به بار آوردند و این‌ها حق دارند. آن‌ها که در خارج بودند و برای میوه‌چینی آمده‌اند، و آن‌ها که در صدرهای بالا نشستند و منظره‌ها را نگاه کردند یا کمک کردند به رژیم و حالا به صورت انقلاب [ای] درآمده‌اند، آن‌ها را نپذیرید و نمی‌پذیریم. ... ما باید آن چیزی که آمال ملت است دنبال کنیم. آن چیزی که ملت در چند سال است، در بیش از یک سال است که فریاد می‌زنند و از چندین سال است که دنبال او هستند، ما باید به فریاد این ملت گوش کنیم. قشرهای مختلف این مملکت باید به ندای ملت گوش کنند ببینند ملت چه خواست و چه می‌خواهد. ... آن‌ها که علاقه به این ملت دارد، آن‌ها که علاقه به این کشور دارد، آن‌ها که از اختناق خسته شده است، آن‌ها که مخالف این است که مملکت ما مستقل نباشد، آن‌ها که استقلال مملکت را می‌خواهد، در هر مسلکی که هست، باید دنبال ملت برود تا پیروز شود. باید دنبال همین قشر ملت، همین محصلین، همین محصلین علوم قدیمه و جدیده، همین بازاری، همین حمال، همین دهقان، همین کشاورز، همین کارگر، دنبال این‌ها بروند. این‌ها کشته دادند، این‌ها خون دادند، این‌ها سهیم هستند. همه‌ی سهم مال این‌هاست. ... من امیدم به شما جوان‌های برومند عزیز و سایر طبقات ملت است. من نوید پیروزی به شما می‌دهم: من نوید استقلال، من نوید عظمت، من نوید رفاه،



من نوید معنویت، من نوید یک روح پاک، یک روح آزادمنش، یک روح مهذب به شما می‌دهم؛ به شرط آن که همه با هم باشید و ما همه با هم به سوی جمهوری اسلامی و به سوی اسلام، از خداوند تعالی عظمت، سلامت، عزت همه ملت اسلامی را می‌خواهم. از خداوند تعالی توفیق شما جوانان برومند - عزیزان - را می‌خواهم.

و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته^۱

اتحادیهی انجمن‌های اسلامی دانشجویان گروه فارسی‌زبان در اروپا، ایدهم الله تعالی.

مرقوم مورخ ۲۳ شهر رمضان المبارک واصل گردید و از مضمونش مطلع شدم. جای تقدیر و تشکر است که طبقه‌ی جوان تحصیل کرده توجه به این مسایل دارند و درصدد چاره هستند. مع‌الأسف تاکنون دست خیانت استعمار، به وسایل مختلفه، فاصله‌ی عمیق بین طبقه‌ی جوان و مسایل ارجمند دین و قواعد سودمند اسلام ایجاد نموده، طبقه‌ی جوان را به روحانیین و این‌ها را به آن‌ها بد معرفی نموده و در نتیجه وحدت فکری و عملی از بین رفته و راه را برای مقاصد شوم اجانب باز نموده است. و تأسف بیش تر آن که همین دستگاه‌های مرموز نگذاشته‌اند طبقه‌ی تحصیل کرده به احکام مقدسه‌ی اسلام - به‌خصوص قوانین تشکیلاتی و اجتماعی و اقتصادی آن - توجه کنند، و با تبلیغات گوناگون وانمود نموده‌اند که اسلام جز احکام عبادی مطلبی ندارد؛ در صورتی که قواعد سیاسی و اجتماعی آن بیش تر از مطالب عبادی آن است. این‌جانب اکنون روزهای آخر عمر را می‌گذرانم و امید دارم که خداوند تعالی به شما طبقه‌ی تحصیل کرده توفیق دهد که در راه مقاصد اسلامی که یکی از آن قطع ایادی ظالمه و برانداختن ریشه‌ی استبداد و استعمار است کوشش کنید، و قوانین آسمانی اسلام را که برای تمام شئون زندگی از مبدأ وحی نازل شده است و عملی تر و سودمندتر از تمام فریضه‌ها است مطالعه کنید، و تحت تأثیر تبلیغات مغرضانه‌ی اجانب واقع نشوید. از خداوند تعالی توفیق شما و عظمت اسلام و مسلمین را خواستار است^۲.

تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده‌اند

... باید اهتمام به امر مسلمین داشته باشیم. اهتمام به امر مسلمین این نیست که من بروم نماز بخوانم

۱ - سخنرانی در جمع فرهنگیان و دانش‌آموزان قم، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، دبیرستان حکیم نظامی قم. نقل از: «صحیفه‌ی امام»، ج ۶، صص ۳۵۰-۳۵۵

۲ - روح‌الله الموسوی الخمینی - [۱۱ دی ۱۳۴۸/۲۲ شوال ۱۳۸۹] - منبع: صحیفه امام، ج ۲، صص ۲۵۳-۲۵۵

و اقتدا کنیم؛ این که امر مسلمین نیست، این امر خداست. امور مسلمین عبارت از امور سیاسی و اجتماعی مسلمین است. تمام انبیا از صدر بشر و بشریت، از آن وقتی که آدم (ع) آمده تا خاتم انبیا (ص)، تمام انبیا برای این بوده است که جامعه را اصلاح کنند؛ فرد را فدای جامعه می کردند. ما فردی بالاتر از خود انبیا نداریم. ما فردی بالاتر از ائمه نداریم - علیهم السلام - این فردها خودشان را فدا می کردند برای جامعه. خدای تبارک و تعالی می فرماید که انبیا را ما فرستادیم، بینات به آن‌ها دادیم، آیات به آن‌ها دادیم، میزان برای شان دادیم و فرستادیم لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ غایت این است که مردم قیام به قسط بکنند، عدالت اجتماعی در بین مردم باشد، ظلم‌ها از بین برود، ستم‌گری‌ها از بین برود، ضعفا به آن‌ها رسیدگی بشود، قیام به قسط بشود. دنبالش هم می فرماید: وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ. تناسب این چیست؟ تناسب این است که با حدید باید این‌ها انجام بگیرد؛ با بینات، با میزان و با حدید. فيه بأسٌ شديدٌ؛ یعنی، اگر شخصی یا گروهی بخواهند یک جامعه را تباه کنند، یک حکومتی را که حکومت عدل است تباه کنند، با بینات با آن‌ها باید صحبت کرد. نشنیدند، با موازین عقلی صحبت کرد. نشنیدند، با حدید...

این‌هایی که دل‌سوزی می کنند برای این افراد فاسد، مفسد، مشغول به انفجار و ترور و امثال ذلک، این‌ها لغت «انبیا» را نمی دانند چیست. آن‌ها خیال می کنند که انبیا آمده‌اند مسأله بگویند، تمام! شما کدام یک از انبیا را سراغ دارید که در امور اجتماعی، به آن‌طور حادثش شرکت نکرده و سردمدار نبوده است؟ موسی (ع)، یک شبان، با عصایش راه می افتد می رود سراغ فرعون؛ نمی آید توی بازار مسأله بگوید. این هم هست البته، اما می رود سراغ فرعون. خدا هم او را می فرستد دنبال فرعون؛ بروید او را دعوت کنید، دعوتش کنید؛ به «قول لین» هم دعوتش کنید و امثال ذلک. وقتی که قول لین نشد، خوب، آن وقت قیام می خواهد. پیغمبر اکرم (ص) کدام روز نشست همین طوری فقط مسأله بگوید، کاری به کار جامعه نداشته باشد؟...

تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده‌اند، تمام. و همه‌ی آن‌ها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود. فرد هرچه بزرگ باشد - بالاترین فرد که ارزشش بیش تر از هر چیز است در دنیا - وقتی که با مصالح جامعه معارضه کرد این فرد، باید فدا بشود. سیدالشهدا روی همین میزان آمد، رفت و خودش و اصحاب و انصار خودش را فدا کرد؛ که فرد باید فدای جامعه بشود، جامعه باید اصلاح بشود؛ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، باید عدالت در بین مردم و در بین جامعه تحقق پیدا بکند. جان‌ها را دادند، مال‌ها را دادند، زحمت‌ها کشیدند.

نمی شود گفت پیغمبر یک شب و روز راحت خوابیده باشد. تمام زمان عمرش صرف این شد که با هر ترتیبی که می شود، با قرآن، با احادیث خودش، با کلمات خودش، با موعظه‌های خودش، [جامعه را اصلاح



کند. [۱] وقتی که می‌بیند نمی‌شود این، با شمشیر، با شمشیر می‌زند و اشخاصی که می‌خواهند این جامعه را از بین ببرند و ملت را تباہ بکنند، آن با شمشیر، وقتی نمی‌شود با بیّنه و میزان عمل کرد، با حدید عمل می‌کند... ما همان ادعا [۱] می‌کنیم که ما امت رسول الله هستیم و شیعه‌ی علی بن ابی‌طالب. ما باید مطالعه کنیم، ببینیم آن‌ها چه کردند. شیعه این نیست که فقط بگوید من شیعه هستم، این است که ببیند چه کردند آن‌ها، دنبال کند همان چیزهایی را که آن‌ها کردند. پیغمبر اکرم چقدر جنگ در زمان او واقع شد! برای این که اصلاح کند جامعه را، برای این که دست ستم‌کارها را کوتاه کند؛ دست این سرمایه‌دار چپاول‌گر را کوتاه کند، دست آن جبارهای ظالم را کوتاه کند؛ تمام عمرش مشغول این بود در مکه. به آن‌طور نمی‌توانست، به بینات و به میزان و به موعظه‌ها عمل می‌کرد تا وقتی که در صدد بود. نه این که نشسته بود همین‌طور؛ [در] صدد بود، آدم جمع می‌کرد تا وقتی که مدینه مهیا شد و ایشان هم آمدند مدینه. دیگر همه‌اش مسایل، مسایل جنگ بود و مسایل سیاست بود و این‌ها. اگر امت رسول الله هستیم، این رسول الله! اگر شیعه‌ی علی بن ابی‌طالب هستیم، علی بن ابی‌طالب چقدر در جنگ‌ها رفت، در رکاب رسول الله بود تا آخر که رسول الله تشریف بردند. بعد یک جنگ باطنی داشت که صلاح این می‌دید که باید اجتماع محفوظ بماند و باید این استقرار پیدا بکند.

گفتارهایی از حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله العالی)

تشکیلات فریضه است

تشکیلات یکی از فرائض هر گروه مردمی است که هدفی را دنبال می‌کنند. تشکیلات یعنی نظم، یعنی تقسیم وظایف، یعنی ارتباط و اتصال، و زنجیره‌ای کار کردن؛ این معنای تشکیلات است. این چیزی است که نه فقط بد نیست، بلکه یک چیز خوب و بلکه یک چیز ضروری است. هیچ کاری در دنیا بدون تشکیلات پیش نمی‌رود؛ انقلاب اسلامی هم بدون تشکیلات پیش نرفت و پیروز نشد.

حل شدن در تشکیلات

یک کار تشکیلاتی یک کار جمعی خصوصیتش این است که فرد باید خودش را در جمع حل کند، گم

۱- منبع: «صحیفه‌ی نور»، ۱۳۶۰/۶/۱۸.

۲- دغدغه‌های فرهنگی، صفحه ۱۴۴، ۵۹/۳/۲.

کند؛ که این گم کردن عین باز یافتن به نحو درست است. چیزی کم نمی‌شود از آدم، چیزها افزوده می‌شود. من مثال می‌زنم به آن لیوان آبی که داخل آن یک حبه قند را شما می‌اندازید. این حبه قند یک چیز مشخصی است، به قدر خودش شیرینی دارد. وقتی در (لیوان آب) انداختی، تمام است، یعنی یک دانه از این ذرات ریزی که زیر داندان می‌آمد و صدا می‌کرد و خودش را نشان می‌داد که هان! منم؛ یک دانه از اینها باقی نمی‌ماند، تمام حل می‌شود در آب.

در آنجایی که قبل از آن یا بعد از آن، ده حبه قند دیگر هم حل شده. اما به نظر شما از این حبه قند یک ذره اش از بین رفت؟ هیچ چیز از آن از بین نرفته است. این قند یک ذره کم نشد، بلکه یک خورده به آن زیاد شد. زیرا آن مقدار شیرینی که در این قند بود آن ریخته شد با شیرینی‌های دیگری که در قند‌های دیگر بود و در تمام اجزای این آب حل شد، سرایت پیدا کرد، چیزی هم از آن کم نشده، اما آن تشخص خودش را از دست داده، آن فردیت خودش را از دست داد؛ یک تشکیلات باید این جور باشد. شکل کامل یک تشکیلات درست، این جوری است که فرد در جمع، حل بشود. این شکل درست تشکیلات است. البته کاری است در اصل آسان، اصلاً انسان این جوری است، اما در تجربه و عمل ما که پنجاه سال در اختناق رضاخانی و محمدرضا خانی گذرانده‌ایم و اگر خود ما هم این پنجاه سال را با وجودمان لمس نکردیم، اما فرهنگش برای ما به ارث مانده است. ما بر اثر این تجربه طولانی حکومت مطلقه در ایران، در این پنجاه سال اخیر و البته در قبل از آن در ۲۵۰۰ سال اخیر، محکوم به نوعی فردگرایی شدیم. البته شرقی‌ها کلاً فرد گراند، از قدیم تاریخ شرق، یک تاریخ فردگرایی است. هنر شرق، موسیقی شرق، آهنگ شرق، ورزش شرق، آهنگ دسته جمعی آن طرف‌ها هست، آنجا نیست، ورزش دسته جمعی آنجا هست، اینجا ورزشش کشتی است، مثلاً آنجا ورزشش والیبال است، فوتبال است مثلاً هنرهای گذشته، موسیقی، آن آهنگ دسته جمعی و یک ارکستر مثلاً با همه انواع و اقسام و یک آواز برآمده‌ی از چندین حنجره یا چندین دست، این در هنر شرق نیست. اینجا اگر هست خیلی کمیاب است. هر حال شرقی‌ها یک نوع فردگرایی در تارخشان هست. اسلام البته درست، نقطه‌ی مقابل این عمل کرده است. اسلام همه چیز را جمعی دارد، حتی عبادت. می‌دانید عبادت یعنی شخصی‌ترین کار آدم، کار آدم با خدا که هیچ ارتباط به کارهای معمولی دنیوی و همکاری و تعاون ندارد دیگر، رابطه‌ی است بین انسان؛ آن عبادت نوع نیایش و تقدیست را می‌گوییم، نه مفهوم عام عبادت، همین عبادتی که در ذهن مردم هم بیشتر هست؛ این یک رابطه انسان است با خدا. همین را اسلام می‌گوید دسته جمعی انجام



بدهید؛ نماز جماعت، حج و... به هر حال ما از این روح جمعی اسلام دور ماندیم^۱.

تشکل‌های دانشجویی از مبارک‌ترین مجموعه‌های انسانی اند؛ اگر...

جوان بودن، دانشجو بودن و از پیکره‌ی یک مجموعه‌ی فعال اسلامی بودن، هر یک به تنهایی فرصتی است که باید مغتنم شمرده شود و ارزشی است که باید گرامی داشته شود. مجامع اسلامی دانشجویی دارای این هر سه خصوصیت ممتاز است. اگر صفا و نشاط و آرمان‌خواهی و تلاش امیدوارانه که خصوصیات جوانی است، با فرزاندگی و اندیشه‌ورزی و نگاه عالمانه که ویژگی‌های دانش‌پژوهی است، با پرهیزکاری و پاکدامنی و تعبد دینی که لازمه‌ی اسلامی بودن است، در تشکل‌های دانشجویی فراهم آید، این مجموعه‌ها از جمله مبارک‌ترین مجموعه‌های انسانی به شمار خواهد آمد. هر یک از سه خصوصیت یادشده را آفاتی تهدید می‌کند که باید هوشمندانه از آن برحذر بود^۲.

به نظر من سه وظیفه‌ی اساسی بر دوش تشکل‌ها است: یکی این‌که مجموعه‌ی دانشجویی را از لحاظ روحی و معنوی تغذیه کنند... آن دانشجویی که با خدا انس ندارد، آشنا نیست و هیچ رایحه‌ای از گلستان معنوی وجود انسان به مشامش نرسیده است، خیلی ناقص است. آن جوانی که با وجود داشتن دل شفاف و روح آماده، اصلاً لذت ذکر خدا را نچشیده، از نماز لذتی نمی‌برد، از دعا، ذکر، تضرع، گریه و انس با پروردگار عالم، از پیوند با زیباترین حقایق وجود - که وجود مقدس باری تعالی است - هیچ بهره‌ای نبرده است، این خیلی ناقص، محروم و قاصر است. شما در این جهت هم تعهد دارید که دل‌ها را روشن و با خدا آشنا کنید. انس با خدا را تعلیم بدهید و لذت ذکر را بچشایید. اگر کسی لذت ذکر الهی و انس با خدا را چشید، بداند که هیچ لذت دیگری به دهانش مزه نمی‌کند. همه‌ی این لذت‌های زودگذر دنیا - حتی عالی‌ترین لذات - به نظرش بیچه‌گانه می‌آید. آن کسانی که اهل این چیزها هستند، آن‌ها صادق‌اند و به ما این چیزها را گفته‌اند. هر کسی هم ممکن است بالاخره در مدت عمرش، کم و بیش توفیقی پیدا کند و لذت ذکر الهی را لحظه‌ای درک کند. این هدیه‌ی بزرگی است که شما باید به جوانان دانشجو بدهید. این جوان‌ها - دخترها پسرها - روح‌های آماده دارند. این‌ها را با نماز آشنا کنید. نماز یک بار بر دوش انسان نیست. بلکه یک لطف و یک

۱- دغدغه‌های فرهنگی، صفحه ۱۴۵؛ ۲/۳/۵۹

۲- پیام مقام معظم رهبری به اردوی دفتر تحکیم وحدت ۱۳۸۰/۱۶/۳



دریچه است. اگر خدا به من و شما اجازه نداده بود که با او حرف بزنینم، ما چه کار می کردیم؟ اگر انسان اجازه نداشت زبان به دعا و مناجات باز کند، چه می کرد؟ چطور می توانست روح تشنه و گرسنه‌ی خودش را اشباع کند؟ چه چیزی غیر از انس با خدا می تواند این روح تشنه‌ی انسان را سیراب کند؟ چه کسی می خواهد این معنویات را به این جوان‌ها یاد بدهد و دست آن‌ها را بگیرد؟ این به عهده‌ی شما است. این وظیفه‌ی بزرگی است؛ آن را کم نگیرید.

مسئولیت دوم، مسئولیت سیاسی است. ببینید، من بحثی را مطرح کردم. این بحث هیچ وقت در محیط‌های دینی ما مطرح نشده بود. نه در سخنرانی‌ها، نه در بحث‌های دیگر. من این بحث را مطرح کردم، تا افرادی که در مسایل تاریخ و مسایل سیاسی، اهل مطالعه و فکر هستند، آن را دنبال کنند، آن بحث عوام و خواص است. ... خلاصه‌ی بحث عوام و خواص ما عبارت است از این که بعضی از خواص خیانت می کنند و بسیار از عوام بدون توجه، به دنبال آن‌ها حرکت می کنند. این مشکلی است که همیشه ممکن است پیش بیاید.

عزیزان من! تعدادی از خواص، دانسته و فهمیده خیانت می کنند؛ راه را کج می روند، دنبال هوای نفس، دنبال زندگی شخصی و دنبال پول و مال و ثروت و حاکمیت و قدرت و تعصبات و بقیه‌ی خواسته‌های خودشان می روند و خواص هم هستند. بسیاری از عوام هم از آن‌ها تبعیت می کنند. بسته به شانس آن‌ها اگر این شخص خاص که منحرف شده است، آدمی باشد که جذابیت‌هایی در وجودش باشد، آن وقت وای به حال مردم و وای به حال عوام! حال شما در مقابل این مشکل، می خواهید چه کار بکنید؟ این است که من می گویم دانشگاه‌ها باید سیاسی بشود؛ معنایش این است. یعنی شما کاری بکنید که در محیط دانشجویی عوامی وجود نداشته باشد. این قدرت تحلیل در یکایک عناصر دانشجو وجود داشته باشد. ای بسا آدمی که تا حد وزارت هم بالا می رود، اما جز عوام نیست؛ یعنی قدرت موضع‌گیری ندارد. یک راه روشن‌بینانه اتخاذ نمی کند. معنای عوام این است. اگر محیط‌های دانشجویی ما، که فردا بنا است سطح عظیمی از دانش و مناصب حساس و مراکز حساس جامعه‌ی ما را اشغال بکنند، انسان‌هایی دارای قدرت تحلیل و با جهت‌گیری درست باشند، آن وقت این مشکل، به مراتب کم خواهد شد. بنابراین باید پیشگیری کنیم. باید پیشگیری کرد، این به عهده‌ی شما است. ...

مسأله‌ی سوم رابطه‌ی شماها است با خودتان. متأسفانه من می‌بینم که بچه‌های مسلمان داخل دانشگاه‌ها، گاهی این قدر با هم اختلاف و درگیری پیدا می‌کنند که اصلاً مجال‌ی باقی نمی‌ماند که کار بکنند! متأسفانه بعضی‌ها در داخل دانشگاه، به نام اسلام، کارشان این شده است که به ارزش‌های موجود جامعه، دست‌اندازی کنند، یا به افراد، یا به جهت‌ها و امثال آن. به کار خودتان بپردازید. در داخل دانشگاه، مهم‌ترین مسأله شما دانشجویها هستند. غفلت و بی‌توجهی می‌کنند. البته اینی که ما می‌گوییم به کار دانشجویی بپردازید، معنایش این نیست که دانشجویان به مسایل سیاسی جامعه نپردازند؛ نه، باید حتماً به مسایل سیاسی جامعه و جهان بپردازند. اگر شما سرتان را پایین انداختید، از همه چیز محروم خواهید ماند. باید سربالا باشید، باید دید شما وسیع باشد. باید افق دید، کاملاً دور و فراگیر باشد. لیکن نباید از مسایل دانشجویی غافل بشوید!

بسیاری از شکوفه‌های این درخت هنوز باز نشده است

کسب معرفت زمینه‌های فکری اسلامی - که بسیار هم گسترده است - خیلی بارز است. اما توجه داشته باشید که معرفت‌آموزی در خلأ، بدون توجه به وظیفه‌ای که این معرفت بر دوش انسان می‌گذارد، چندان کارساز نیست. معرفت، مقدمه‌ی عمل است. چیزی می‌آموزیم تا صراط مستقیم را بشناسیم، در آن قدم بگذاریم، در آن پای بفشاریم و به سمت هدف‌های آن پیش برویم. معرفت دینی با توجه به عمل صالحی که دنبال آن وجود دارد، وقتی به جوان - به‌خصوص به جوان دانشجو و دانش‌آموز - آموخته شد، باید بتواند او را مسلح و مجهز کند و اعتماد به نفس را برای پیمودن راه بسیار مهم و دشواری که در پیش روی نسل امروز ماست، به او بدهد.

رسالت انقلاب اسلامی فقط تشکیل حکومتی با نام اسلامی نبود. بسیاری از شکوفه‌های این درخت تناور هنوز باز نشده است؛ این شکوفه‌ها را، این نسل باید باز کند؛ این درخت را این نسل باید به میوه برساند. بله، اگر دشمنی‌های دشمنان مستکبری که با پدیدآمدن انقلاب اسلامی، کیان خود را در خطر می‌دیدند، نبود - یعنی سیستم سیاسی و اقتصادی ظالمانه‌ی حاکم بر دنیای امروز - این مقصود خیلی زودتر از این حاصل شده بود. ولی این دشمنی‌ها هم یک واقعیت است. با توجه به همین واقعیت‌ها، باید حرکت را برنامه‌ریزی و طراحی کرد و پیش رفت. نباید انتظار داشته باشیم که دشمنی جلوی ما نباشد. این دشمن، بوده و هست.

بدیهی است که وجود این دشمنی یک مقدار موانع ایجاد می‌کند. اما جاده‌ی مستقیم صراط الهی هنوز و همچنان روندگان بااستقامت را دعوت می‌کند که بروند و قلعه‌های تازه‌ای را فتح کنند. آن‌ها، شما هستید. این معرفت باید به کار آن حرکت و آن تلاش بیاید و شما را مجهز کند. در درجه‌ی اول، این دانایی‌ای که شما با این آشنایی‌ها و معرفت‌اندوزی‌ها به دست می‌آورید، باید در محیط پیرامونی شما تأثیر بگذارد؛ چه محیط درس و تحصیل، چه محیط کار و محیط خانواده. احساس بدون دانایی هم مضر است و به افراط و تفریط و کارهای بی‌قاعده و بی‌رویه کشیده خواهد شد. دانایی بدون شور و احساس و نشاط هم هیچ کارایی‌ای ندارد؛ مثل سرمایه‌ی راکدی است که از آن هیچ استفاده‌ای نمی‌شود. اگر بخواهیم سرمایه‌ی دانایی و معرفت و آگاهی و شناخت به کار بیفتد و در خدمت هدف‌های والا قرار بگیرد، باید با همان شور و احساس مسئولیت همراه شود. این دو بال می‌توانند انسان را پرواز دهند و به اوج برسانند. ...

نکته‌ی بعدی این است که این معرفت‌ها باید ملاک فعالیت سیاسی را هم به دست شما بدهد. در یک جامعه‌ی زنده، همه موظف به تلاش سیاسی‌اند. تلاش سیاسی، غیر از سیاست‌زدگی و سیاست‌بازی است. تلاش سیاسی، یعنی آگاه‌شدن از جریان کنونی جامعه و خطراتی که آن را تهدید می‌کند و مشخص کردن جبهه‌ی دوست و دشمن و گرفتن موضع مناسب در قبال این‌ها. این فهم سیاسی برای همه لازم است و به دنبالش تلاش هم هست. این باید با ملاک‌های ناشی از همین معرفت اسلامی منطبق باشد. اگر این ملاک‌ها در دست یک فعال سیاسی نباشد، جبهه‌ی حق و باطل را با هم مخلوط می‌کند و از هم تمییز نمی‌دهد. تاریخ ما پُر است از نام کسانی که در اواسط کار، جبهه‌ی حق و باطل را با هم اشتباه کردند. اول، غالباً یا یک اشتباه پیش می‌آید و موجب زاویه‌خوردن در راه و حرکتی می‌شود که انسان طی می‌کند؛ بعد، نفسانیات و ضعف‌های نفسانی و اخلاقی و هوس‌ها و آلودگی‌ها پیش می‌آید و انسان را به طرف سقوط نهایی می‌لغزاند؛ و این‌طور می‌شود که گاهی کسانی که روزی در جبهه‌ی حق بودند، روز دیگر به روی حق شمشیر می‌کشند! هم در صدر اسلام این را دیدیم، هم در طول تاریخ خودمان و هم در تاریخ نزدیک به خودمان. این به خاطر آن است که معیارها و ملاک‌های فعالیت سیاسی از دست انسان خارج می‌شود. این معرفت باید این معیارها را به شما بدهد.^۱

چونان جانشین پیغمبران

تشکل‌های اسلامی در دانشگاه‌ها، شأنی فراتر از تشکل‌های اسلامی در غیر دانشگاه‌ها دارد؛ این به خاطر اهمیت محیط دانشگاه و محیط دانشجویی است. این که جمعی از جوانان - چه پسرها، چه دخترها - با انگیزه‌ی دین در مجموعه‌ای گرد بیایند و در محیط دانشجویی به تبلیغ دین و معارف اسلامی بپردازند و به اسلامی کردن محیط دانشگاه‌ها کمک کنند، شرف بزرگی است و ارزش مضاعفی هم دارد. هم کار علمی شما اهمیت دارد، هم کار دینی و تبلیغی شما بسیار مهم است.

نکته‌ی اساسی‌ای که در خصوص تشکل‌های دینی در همه‌ی دانشگاه‌های کشور وجود دارد، این است که تشکل‌های دینی به جوان دانشجو، هویت دینی و اصیل می‌بخشد. هر انسانی در دوران جوانی مایل است کاری کند که در بالا رفتن ارزش شخصی و ارزش مندی هویت او تأثیر محسوسی داشته باشد. فعالیت در تشکل‌های دینی دانشگاه‌ها می‌تواند ارزش هویت یک جوان را در حد یک مبلغ دین و جانشین پیغمبران و رهرو راه اولیای خدا بالا ببرد؛ این خیلی اهمیت دارد. از اول انقلاب بهترین و متعهدترین و باابتکارترین جوان‌های ما در دانشگاه‌ها، در مجموعه‌های تشکل‌های دینی گرد آمدند و تأثیرات مهمی هم گذاشتند. این طور هم نبود که تشکل‌های دینی در دانشگاه‌ها فقط فعالیت دینی بکنند و به مسایل علمی کاری نداشته باشند؛ حتی توانستند به پیشرفت علم در دانشگاه‌ها نیز کمک کنند. آن‌ها اثر خودشان را، هم در زمینه‌ی مسایل سیاسی، هم در زمینه‌ی مسایل دینی، هم در کمک به پیشرفت علم در دانشگاه‌ها، این طور نشان دادند؛ جوان مؤمن و دارای هویت دینی این قدر می‌تواند اثرگذار باشد.

در اوایل انقلاب بعضی از دستگاه‌های خبری دنیا - که به محافل سیاسی فعال دنیا وابسته بودند - گفتند که امام با به وجود آوردن تشکل‌های دینی در ایران - چه در دانشگاه‌ها و چه در برخی از مراکز دیگر - توانست مهم‌ترین تدبیر را برای پیش برد فکر خود به کار برند؛ همین طور هم بود. خوب احساس می‌شود که در محیط دانشگاه‌ها علیه این فعالیت خالص و ناب جوانان و جوانان، فکرها و اندیشه‌های مسمومی در حال توطئه‌چینی هستند؛ مخصوص امروز هم نیست؛ در گذشته هم بوده است؛ برای این که بتوانند تشکل‌های اسلامی را از هویت دینی و انقلابی خودشان و از آن راه روشنی که در مقابل پای آن‌هاست، دور و منصرف کنند. آن نقطه‌ی اساسی این است که شما جوان‌های مؤمن و پاک و روشن بین باید مراقب باشید؛ باید راه

روشن دین و باور دینی و تبلیغ دینی - که راه پیغمبران است - همیشه در مقابل چشم شما باشد و این راه را با شاخص‌های دینی درست تشخیص بدهید.

محیط دانشجویی، محیط جوان و محیط پاک و بی‌آلایشی است. روح و دل جوان نالوده است و هنوز به طمع‌ها و گرفتاری‌های گوناگونی که بسیاری از مردم دنیا به آن مبتلا می‌شوند، دچار نشده است. جوان‌ها می‌توانند در محیطی که به آن‌ها امکان داده می‌شود، مشعل هدایت را در دست بگیرند. این هدایت، مشعل دین است؛ مشعل فکر امام(ره) است؛ مشعل آن راه روشنی است که توانست ملت ایران را در عرصه‌ی بین‌المللی به صورت یک ملت بزرگ و دارای سخن نو معرفی کند.

عزیزان من! امروز ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی برای دنیا سخن نو دارد. امروز کمر دنیا در زیر بار تحمیل‌های سیاسی و اقتصادی قدرت‌های بزرگ خم شده و حرف‌های تکراری‌ای که در دنیا گفته می‌شود، ملت‌هایی را که از فشار و قدرت متمرکز استکبار رنج می‌برند، به کلی مأیوس کرده است. سخن نو، سخن اسلام است؛ اسلامی که برای اداره‌ی زندگی انسان‌هاست. در پیام اسلام، هم ایمان و باور دینی، هم اطمینان، هم آرامش روانی و هم راه روشنی برای اداره‌ی زندگی انسان‌ها نهفته است؛ لذا شما می‌بینید که ملت‌های مسلمان و حتی بعضی از ملت‌های غیرمسلمان، امروز به نام امام(ره) و انقلاب و نظام اسلامی می‌بالند و عشق می‌ورزند؛ این حقیقت روشنی است که وجود دارد.

شما جوان‌های عزیز در همه‌ی محیط‌های دانشجویی هدف‌تان را در درجه‌ی اول این قرار بدهید که بتوانید دل‌های جوان و آماده‌ای را که در پیرامون شماست، با معارف اسلامی آشنا کنید؛ از اضطراب‌هایی که در زندگی معمولی برای‌شان پیش می‌آید، به برکت ایمان و اطمینان و سکینه‌ی الهی آن‌ها را نجات بدهید و در خط درست انقلاب - آن خطی که برای عزت و پیشرفت و رفاه روزافزون ملت ایران، تنها راه و نسخه‌ی نجات است - ذهن‌ها و دل‌هاشان را هدایت کنید.

مواظب باشید دشمن نتواند در میان تشکل‌های اسلامی لانه بگذارد! به این نکته خیلی توجه کنید. آن کسانی که می‌خواهند در دانشگاه‌ها فعالیت اسلامی نباشد، آن کسانی که می‌خواهند جوان‌های ما با اسلام آشنا نشوند، حقایق انقلاب را نفهمند، حقایق نظام اسلامی را آن‌چنان که هست، به دست نیاورند و با چهره‌های درخشان انقلاب آشنا نشوند، یکی از شگرد‌هایشان این است که در مراکز دینی و انقلابی، از جمله در داخل مجامع دانشجویی و به‌خصوص مجامع تبلیغی و تشکل‌های اسلامی دانشجویی نفوذ و رخنه کنند.

من از همه‌ی جوانان عزیز، هوشیاری آن‌ها را توقع دارم. نسبت به انگیزه‌ها و هدف‌های خصمانه، هوشیارانه مواجه بشوید و خردمندان و شجاعانه با آن برخورد کنید و ان‌شاءالله راه روشن و درخشان خودتان را مؤمنانه ادامه بدهید.^۱

گفتارهایی از استاد محمدرضا حکیمی

دو روی یک سکه

هدایت اسلامی شامل تربیت است و سیاست. تربیت (انسان‌پرדازی)، از ساختن و به‌ثمررساندن فرد آغاز می‌شود، به منظور ساختن و به‌ثمررساندن جامعه. و سیاست (جامعه‌سازی)، از ساختن و به‌ثمررساندن جامعه آغاز می‌شود، به منظور ساختن و به‌ثمررساندن فرد. بنابراین دو امر یادشده (تربیت و سیاست)، دو واقعیت توأمان اند و دو روی یک سکه. و همه‌ی موضوعات و مسایل دیگر از این دو نشأت می‌گیرند، و در این دو امر و چگونگی آن دو مندرج اند. به خوبی پیداست که تربیت صحیح فردی بدون سیاست صحیح اجتماعی تحقق‌پذیر نیست، چنان‌که سیاست صحیح اجتماعی بدون تربیت صحیح فردی تحقق‌پذیر نه. و مقصود از سیاست، مدیریت جامع اجتماعی است که دربرگیرنده‌ی همه‌ی ابعاد است: اقتصادی، سیاسی، قضایی، اداری، فرهنگی، آموزشی، دفاعی و... اساس هدایت اسلامی - که از آن نام بردیم - تعلیماتی است که دین اسلام برای انسان آورده است تا صراط‌های مستقیم را به او بشناساند. و او را به پیمودن آن موفق سازد. و این تعلیمات در دو رکن پیوسته به‌هم گرد آمده است: «قرآن - حدیث»^۲.

حوزه باید طرف حساب و موضوع کارش انسان و جامعه باشد. انسان و جامعه‌ی هر زمان در همان زمان؛ پس به ناچار باید از موضوع کار خویش (انسان معاصر، زندگی معاصر و مسایل معاصر و فرهنگ معاصر) آگاه باشد. و این انتظاری بی‌جا نیست بلکه جوهر موضوع هدایت همین است. هدایت شامل دو بخش توأمان است: تربیت (فردسازی) و سیاست (جامعه‌سازی).

و این هر دو بدون داشتن آگاهی، عملی نخواهد گشت، و اگر بشود صورت عوضی آن خواهد بود؛ که نتیجه‌ای جز نابودکردن سرمایه‌های انسانی و ارزش‌های اسلامی نخواهد داشت. پس رکن اصلی تقوم ارزشی

۱- بیانات رهبر انقلاب در دیدار تشکل‌های دانشجویی ۱۳۷۹/۷/۹

۲- حکیمی، محمدرضا. «گزارش». قم: دلیل ما، ص ۲۶

حوزه به آگاهی است و عدالت خواهی، که از آگاهی مایه می‌گیرد، و گرنه حوزه بدون دو رکن سترگ آگاهی و عدالت خواهی که جوهره‌ی رسالت انبیاپی است چه خواهد بود؟ و چه ارزشی خواهد داشت؟

... چگونه ممکن است کسانی بخواهند انسان را و جامعه‌ی انسانی را هدایت کنند و به تعبیر بهتر و رساتر: انسان را و جامعه‌ی انسانی را بسازند آن‌گاه خود از انسان و عصر انسان و جوهر زندگی عصر و اندیشه‌ی عصر (یعنی عصری که می‌خواهند انسان و جامعه‌اش را بسازند) بی‌خبر باشند و مشکلاتش را درک نکنند، و تحولاتش را برنتابند و با چگونگی‌های فکر و فرهنگ و تمدن و هنر و صنعتش بیگانه باشند، از مجموعه‌ی اقتصاد و مبانی و مسایل اقتصادی اطلاع چندانی نداشته باشند و از سیاستش و اشکال سیاسی و مجامع مخفی و عوامل و جریان‌های گوناگون نفوذی و کیفیت کار آنان سر درنیاورند و از سیر اندیشه‌ها و مکتب‌ها ناآگاه مانند، و دشمنان انسان و موانع رشد انسان را بر حسب عصر به درستی نشناسند و برای سنجش هر چیز ترازویی که می‌گذارند ترازوی قرون وسطی باشد؟

... تحقق این آمال یعنی ساختن واقعی فرد و جامعه. نه قالب‌سازی الزامی و حرکت در جهت صادر کردن حکم از موضع قدرت و اعمال فشار و اجبار، زیرا از نظر قرآن کریم اصل در ساختن فرد و جامعه، «تربیت» است. یعنی ساختن فرد و جامعه بر مبنای تربیت عقیدتی و فکری و فرهنگی و اقدامی، نه اکرایی و الزامی و دستوری و اجباری، که نتیجه‌ای نخواهد داشت!

هدف از یک انقلاب راستین، ویران کردن بنیاد موجود جامعه به عنوان بنیادی فاسد برای ساختن بنیادی نوین و سالم است. یک جامعه‌ی فاسد به‌واقع جامعه نیست، جایی شلوغ و پر از ازدحام است. زیرا یک جامعه یعنی محل رشد انسانی انسان. یعنی یک حوزه‌ی زیست انسان به صورتی که در آن برای همه‌ی افراد موانع رشد مفقود، و مقتضیات رشد موجود باشد. اگر جز این باشد تجمع (شلوغی و ازدحام) هست، یعنی انسان‌هایی و خاندان‌هایی اگرچه بسیار، در محدوده‌ای جغرافیایی اگرچه وسیع و با امکانات گرد آمده‌اند، لیکن جامعه‌ی انسانی تشکیل نیافته است... و روشن است که از میان همه‌ی حرکت‌های سازنده‌ی انسانی در سراسر تاریخ بشری جامعه‌سازی مهم‌ترین همه‌ی آن‌ها بوده است.^۱

۱- «قصد و عدم وقوع». قم: دلیل ما. ص ۲۸ و ۲۹

۲- «جامعه‌سازی قرآنی». قم: دلیل ما. ص ۳۲ و ۳۳

در حدیث مسلم نبوی آمده است که هر کس صبح را آغاز کند و به امور مسلمین همت نرزد از ما نیست. و یا در حدیث امام جعفر صادق (ع) آمده است که هر کس به امور مسلمین اهتمام نرزد مسلمان نیست. مضمون این دو حدیث شریف این است که هر کس شیئی را بگذراند بی تفاوت به امور مسلمین، مسلمان نیست. و کسی که برای سامان دادن به امور مسلمین و جامعه‌ی اسلامی نکوشد مسلمان نیست. و چه امری و چه سامانی در یک جامعه‌ی انسانی و اسلامی مهم‌تر و بنیانی‌تر از برپایی عدالت اقتصادی، اجتماعی و قضایی؟ آن هم در دوره‌ی انقلاب و در قرنی که سراسر مظلوم متوجه احقاق حقوق خویش است، و همه جا بی‌عدالتی است. و نجاتی اگر هست تنها در سایه‌ی عدالت است و عدالت^۱.

نشانه‌ها

معنای نظام عامل بالعدل و جامعه‌ی قائم بالقسط روشن است. و به جز آیات قرآن کریم و نهج‌البلاغه، ده‌ها جلد کتاب - حاوی احادیثی معتبر و در راستای تعالیم قرآنی - وجود دارد که ویژگی‌ها و خصوصیات و اوصاف نظام عامل بالعدل و جامعه‌ی قائم بالقسط را به خوبی (و حتی با ذکر جزئیات) تشریح کرده است، به گونه‌ای که هیچ چیز دیگر را نمی‌توان به جای آن نشانند و به نام آن جا زد.

... به‌طور کلی هدف از یک انقلاب راستین، ویران کردن بنیاد موجود جامعه - به عنوان بنیادی فاسد - برای ساختن بنیادی نوین و سالم است. یک جامعه‌ی فاسد به واقع جامعه نیست، جایی شلوغ و پر از ازدحام است. زیرا جامعه (که بالطبع مراد از آن، «جامعه‌ی انسانی» است) یعنی: محل رشد انسانی انسان، یعنی: یک حوزه‌ی زیست انسان، به صورتی که در آن برای همه‌ی افراد، موانع رشد مفقود و مقتضیات رشد موجود باشد. اگر جز این باشد، تجمع هست، یعنی انسان‌هایی و خاندان‌هایی - اگرچه بسیار - و در محدوده‌ای جغرافیایی - اگرچه وسیع و با امکانات - گرد آمده‌اند، لیکن جامعه‌ی انسانی تشکیل نیافته است.

... ممکن است گفته شود که بر چنین تجمعی نیز جامعه اطلاق می‌شود، منتها فاسد و فاقد رشد. این سخن بر حسب اصطلاح درست است - چنان‌که فارابی نیز چندین مدینه (جامعه) تصور کرده است - لیکن جامعه به معنای راستین آن (و با توجه به فلسفه‌ای که باید در تجمع‌های انسانی نهفته باشد) همان جمع زیستی است که بستر هرگونه رشد انسانی در آن فراهم باشد. و روشن است که در میان همه‌ی حرکت‌های

سازنده‌ی انسانی در سراسر تاریخ بشری، جامعه‌سازی مهم‌ترین همه‌ی آن‌ها بوده است.

از سویی دیگر به خوبی روشن است که در یک انقلاب اسلامی - که هدف آن ویران کردن جامعه‌ی فاسد و ساختن جامعه‌ای صالح است - باید جامعه‌سازی بر مبنای قرآن کریم انجام پذیرد، آن‌هم در همه‌ی ابعاد و یا همه‌ی احکام، نه تأکید بسیار بر بخش‌هایی و فراموش کردن درست - یا شبه‌درست - بخش‌هایی دیگر ... و از این جاست که می‌نگریم هنگامی که پیامبر اکرم (ص)، معاذ بن جبل را به یمن فرستاد تا در آن‌جا جامعه‌ای قرآنی بسازد - ضمن دستورهایی چند - به او فرمود:

و أظهر أمر الإسلام كله، صغيرة و كبيرة...

همه‌ی امور (و احکام) اسلام را، از کوچک و بزرگ آشکار ساز (و عملی کن).

بنابراین اصول مسلم جامعه‌ی قرآنی جامعه‌ای است که همه‌ی شئون آن منطبق با قرآن کریم و در خط اهداف قرآنی باشد، و طبق قرآن و سنت ساخته شده باشد: سیاست آن، حاکمیت آن، اقتصاد و معیشت مردم آن، سلامت بازارها و معاملات آن، عدم تبعیض و تفاوت‌های ناروا در زندگی مردمان آن و ... خلاصه دیده‌شدن آثار «إن الله يأمر بالعدل» و «ليقوم الناس بالقسط» در آن جامعه و در قضاوت و اقتصاد و شئون دیگر آن ... همه می‌دانند که هر چیزی از چیزهای جهان (چه طبیعی که در طبیعت موجود است، و چه مصنوعی که به دست انسان ساخته می‌شود)، ویژگی‌ها و نشانه‌ها و اوصاف و آثار و علایمی دارد که به‌وسیله‌ی آن‌ها شناخته می‌شود؛ و اشخاص از روی آن اوصاف و علایم و آثار به وجود آن چیز پی می‌برند، و اگر آن اوصاف و علایم و آثار نبود می‌فهمند که آن چیز وجود خارجی ندارد. «جامعه‌ی قرآنی»، یعنی جامعه‌ای که بر مبنای اصول جامعه‌سازی قرآنی تشکیل می‌یابد، نیز اوصاف و نشانه‌هایی دارد، که بدون آن اوصاف و نشانه‌های نمی‌توان آن جامعه را جامعه‌ی قرآنی نامید. اوصاف و نشانه‌های جامعه‌ی قرآنی چند چیز است، که بارزترین همه‌ی آن‌ها، بنابر استناد به آیات قرآن کریم و روایات پیامبر اکرم (ص) و تعالیم اوصیا(ع) - که شرح و تفسیر راستین آیات آسمانی‌اند - دو چیز است:

۱- نماز، ۲- عدالت ... و اگر در دین این مضمون آمده است که: « الصلاة عمود الدین؛ نماز ستون برپایی دین است»، این حدیث هم آمده است که: «العدل حياة الاحکام؛ مایه‌ی زنده‌ماندن احکام دین - از جمله نماز - اجرای عدالت است...» و نماز در همه‌ی قشرها و گروه‌های سنی و به صورتی راستین و با مقدمات و شرایط لازم، به عدالت و اجرای عدالت زنده است، تا همه به حقوق خویش برسند و بتوانند نماز را با طهارت‌های لازم

و توجه روحی به جا آورند، و در هر شغلی هستند فرصت نماز خواندن بی دغدغه برای آنان فراهم باشد. حدیث العدل حیاة الاحکام خود یک معجزه است در مقیاس شناخت حقایق حیات مادی، و ماهیت انسان خاکی، و جوهر احکام دینی.

... مسأله‌ی اصلی انسان در زندگی این جهانی - که همه چیزش مقدمه‌ی زندگی آن جهانی و ابدی است و باید بر طبق دین خدا و ملاک‌های قرآنی باشد، تا موجب نجات وی در آن جهان و سعادت ابدی او گردد - ایمان است، و مشکل اصلی انسان - که مانع رشد او و وصول به سعادت می‌شود - ظلم است، چه نسبت به ظالم و چه نسبت به مظلوم. این است که قرآن کریم همه‌ی بشریت را فرا می‌خواند به ایمان به خدا و اجرای عدالت^۱.

شهید دکتر سید محمد بهشتی

ضرورت ایجاد تشکل

اینکه استعدادها را چگونه باید شناخت و بعد از شناختن چگونه باید پرورش داد، مسأله‌ی اساسی و مهم هر جامعه است. در جامعه‌ای که استعداد انسانها به هدر برود و به جای پیدا کردن راه باز و شکوفایی، همواره به سد و مانع شکفتگی برخورد کنند، در جامعه‌ای که صاحبان ارزشها و استعدادها به جای تشویق شدن همواره عقب رانده شوند، در جامعه‌ای که انسان به جای حرکت در خط انسان تر شدن و رشد کردن، به سوی خطوط انحرافی و تملق و چاپلوسی و جلب نظر افراد یا گروههای معین کشانده شوند، نمی‌توان امیدوار بود که استعدادها بارور شوند. کشف استعدادها در یک جامعه و میدان شکفتگی دادن به استعدادهای آن جامعه راهی دارد که بشریت آن را در طول تاریخ زندگی خود تجربه کرده است... ولی مسلماً کسانی که امروز و دیروز یکدیگر را یافته‌اند و هر کدام دارای اندیشه و طرز فکر مخصوص به خود هستند نمی‌توانند به آسانی در یک مجموعه‌ی هماهنگ منسجم به وجود آیند. بنابراین در این مرحله از جامعه ما این سؤال مطرح می‌شود که ما از چه راهی می‌توانیم، قبلاً یک دوره آمادگی برای همفکری، همکاری و همشناسی و هم‌ارزی به وجود آوریم که در آن یکدیگر را درست ارزیابی کنیم؟ پاسخ ما به این



سؤال این است که فقط از راه تشکیلات و تشکل خواهیم توانست چنین محیطی را به وجود آوریم.

ما به یک تشکیلات نیرومند هماهنگ خلاق منسجم که در آن استعدادها همدیگر را بیابند، نیازمندیم. ما به محیطی که محل تلاقی استعدادها و محل شناسایی متقابل استعدادها باشد و استعدادها در آنجا زمینه‌ای برای شکوفایی پیدا کنند و به محیطی مناسب برای همکاری و هماهنگی احتیاج داریم... جامعه‌ی ما در این مرحله که می‌خواهد انقلابش پیش برود سخت به تشکل نیازمند است... و خطر تشکیلات از بی‌تشکیلاتی برای وحدت جامعه کم‌تر است. البته با وجود تشکل دغدغه‌ی ما از بین نمی‌رود، بالاخره اگر قرار باشد بساط حزب‌بازی و گروه‌گرایی و انحصارطلبی در جامعه‌ی ما گسترده شود مسلماً وحدت در خطر خواهد بود و این یک واقعیت است. پس باید چه کرد؟

ما در این زمینه در اسلام و قرآن تعلیم زیبایی داریم و آن این است که می‌فرماید: ای مؤمنان! ای تک‌تک زنان و مردان باایمان! ای مجموعه‌های به‌وجودآمده از مردان و زنان باایمان! راه اسلام، راه مسابقه در خیرات است. مسابقه بگذارید در خودساختن و محیط‌ساختن و الگویی مطلوب‌تر و اسلامی‌تر شدن. گروه‌گروه باشید، اما در یک مسابقه‌ی مثبت، نه در یک مسابقه‌ی تخریبی منفی. رمز کار در اینجاست و این را باید درست کرد. تبلیغات ضدتشکل و ضدحزب و ضدسازمان‌یافتگی، حتی اگر از زبان و قلم چهره‌های مطلوب و محبوب اسلامی دیده و شنیده شود عملاً در خط بهره‌مندشدن و منافع کسانی است که می‌خواهند خود متشکل باشند و ما متفرق!

برادران و خواهران! بدون تشکیلات حرکت کردن را نپسندید. که در چنین صورتی، روز پیشیمانی در برابرمان قرار خواهد گرفت. روزی که به اشتباه خود پی ببریم. می‌دانید که یک گروه ۵۰۰ نفری متشکل می‌تواند یک جمعیت ۵۰۰ نفری بی‌تشکل را از پای درآورند؟! و این روشن است. و نیز نگوید که احزاب و تحزب‌ها با منطق قرآن سازگار نیست. کدام منطق قرآن؟! تمام دستورات قرآن، تشکیلاتی است. همین نمازجماعتی که ما مسلمان‌ها می‌خوانیم، تمرین یک نوع تشکل است. اگر گروه‌ها بر این چند چیزی که می‌گوییم بنا بگذارند، وحدت به خطر نخواهد افتاد:

۱- تشکیلات ما باید بر اساس صداقت باشد و نه ریا و تظاهر و مردم‌فریبی که از بدترین آفت‌های اجتماعی است.

۲- مسابقه‌ی گروه‌های متعدد ما باید در راه خیرات و نیکی‌ها و سازندگی‌ها باشد و نه مسابقه‌ی طرد و

تخریب.

۳- این گروه‌ها وقتی دیدند خطوط اصلی مشترکی دارند، باید هرچه سریع‌تر در یک جبهه‌ی گسترده‌تر با رهبری موردقبول گردهم آیند تا توانی بزرگ‌تر به وجود آورند.

۴- گروه‌ها باید قانون اساسی را زمینه‌ی اصلی حرکت و همکاری و هماهنگی خود قرار دهند^۱ ما از همان اوایل حضور در مبارزه‌ها به ضرورت تشکل پی برده‌ایم. خوب یادم می‌آید که در مبارزه‌ی ملی و نهضت ملی مردم ایران در سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ مردم ما به آن دو نوع رهبری دینی و سیاسی با ایمان و اعتقاد داشتند. اگر بخواهیم هیچ حقی را زیر پا نگذاریم باید بگوییم در آن موقع ملت ما هم با اعتقاد و اعتماد به رهبری روحانیت مبارز - که در آن زمان چهره‌ی برجسته و پیشگامش مرحوم آیت‌الله کاشانی بود - وارد معرکه شدند و هم به اعتبار و اعتقاد و اعتمادی که به یک چهره‌ی سیاسی و پرسابقه یعنی دکتر مصدق داشتند. واقعیت این است که در آن موقع رهبری مشترک بود میان این دو. ما در همان موقع پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در گروه‌های مختلف به جمع‌بندی و تجزیه و تحلیل حوادث پرداختیم و این جمع‌بندی‌ها در چند مورد به این نتیجه رسیدیم که حتی مرحوم مصدق از همکاری یک مجموعه‌ی متشکل، سازمان‌یافته و خط‌دار محروم بود. نه تنها او بلکه مرحوم آیت‌الله کاشانی و روحانیتی که وارد معرکه شده بودند نیز دارای تشکل کافی و مؤثر نبودند. مرحوم مصدق هم فاقد یک چنین یاران و همکاران متشکلی بود. به همین جهت پیروزی‌های به‌دست‌آمده از مبارزات دلیرانه و فداکارانه‌ی مردم از طرف گروه‌های متشکل دیگری که خط داشتند مورد تهدید قرار گرفت. ما از همان موقع این تجربه را اندوختیم که یک نهضت و انقلاب با حضور همگانی، ناس، عامه، خلق و توده به سمت درهم‌شکستن نیروی دشمن جلو می‌رود و احیاناً وقتی از رهبری واحد، آگاه، شجاع و قاطع برخوردار باشد به پیروزی‌های ارزنده‌ای هم دست می‌یابد. اما نگهداری این پیروزی در خط اصیل مبارزه، به‌خصوص پس از پیروزشدن و مسئولیت‌ها را برعهده گرفتن، شرطش این است که نیروی سازمان‌یافته و متشکل دارای مواضع مشخص و روشن و قطعی و برنامه‌های متناسب با نیازها، مسئولیت را به عهده بگیرد و این نیروهای متشکل نیرویی باشد که متکی به همان مردم باشد. همان‌هایی که مبارزه کردند. این تجربه‌ای بود که در

بررسی حوادث همین آب و خاک و همین شما مردم به دست آوردیم^۱.

ویژگیهای لازم در تشکل اسلامی

۱) باید پاسدار ارزش‌ها باشد نه پاسدار خود. نگهبان ارزش‌ها باشد نه نگهبان خود. هر وقت این تشکل به جای آن که نگهبان ارزش‌ها باشد و خداپرست و حق‌پرست و کمال‌دوست و کمال‌خواه باشد، خودخواه شد، آن وقت یک طاغوت می‌شود. و چه بهتر که چنین طاغوتی بر سر راه امت نباشد. بر همه‌ی ماست که دائماً مراقبت کنیم که تشکل ما، خودخواه نشود؛ همیشه خداخواه بماند و این با خودسازی مداوم یک یک ما، مجموعه‌ی ما و وجود سیال تشکیلاتی ماست.

۲) تشکل سازنده باشد. باید آسان‌کننده‌ی خودسازی و کمکی به سیر الی الله برای شرکت‌کنندگان در این تشکل باشد. هر وقت یکی از ما یا جمع ما به تشکل مان مشغول و سرگرم شدیم، چنین تشکلی «لهو» می‌شود و باید از او پرهیز کنیم زیرا ما را از خدا دور می‌کند. اگر هم‌ه‌اش به فکر تشکیلات مان باشیم، اگر تشکیلات برای ما آن قدر محبوب شد که جانشین خدا و حق شد، حالت لهو پیدا می‌کند و آدم را از یاد خدا غافل می‌کند. چه وقت ما می‌فهمیم که تشکیلات برای ما لهو و سرگرمی نشده و لعب و بازی روزانه نشده؟ وقتی که ببینیم در این تشکیلات داریم ساخته می‌شویم. آن وقت که کار تشکیلاتی ما حالت عبادت دارد.

این که ما این همه تأکید داریم که کار در دفاتر حزب، باید آهنگ عبادت داشته باشد، این در حزب جمهوری اسلامی در متن هدفگیری ماست. کافی است که ما از خودسازی مان باز بمانیم. کافی است که ما از خداخواهی مان باز بمانیم. همین خودش خسارت بزرگی است. باید دفاتر حزب مراقبت کنند که آن جا معبد باشد و محل عبادت بماند. جای خودسازی ما باشد. اما این‌ها با گفتن نمی‌شود. این، با اخلاق در نیت و باز با مراقبت بر عمل می‌شود. طرز برخورد هایمان، طرز کارمان، شور و عشق کارمان، این‌ها می‌تواند نشان بدهد که کدام طرفی هستیم.

بنابراین شرط اول این است که ما تشکیلات پرست نشویم (طاغوت) و خودخواهی تشکیلاتی پیدا نکنیم، شرط دوم این که ما ممکن است تشکیلات پرست نباشیم اما سرگرم تشکیلات باشیم (لهو) یا سرگرم هم نشویم ولی از خودسازی باز بمانیم.

۳) شرط سوم این که این تشکیلات به درد مردم بخورد نه اینکه یک باری باشد بردوش این جامعه (لغو). تشکیلات مقداری هزینه می برد، مقداری نیروی انسانی می برد، روی این تشکیلات سرمایه گذاری می شود. اگر این تشکیلات به درد این مردم نخورد لغو می شود. و ما هم اگر اهل ایمانیم باید از لغو گریزان باشیم. «عن اللغو معرضون». این تشکیلات نباید «بُت» و یا «لغو» و «لهو» باشد. باید به درد مردم بخورد، باید کمک کند به جمهوری اسلامی. باید روز به روز، هر چه بهتر والهی تر و نورانی تر و سازنده تر و سرافرازتر و پویاتر و سخت کوش تر و پیشتازتر ادامه بدهیم. بنابراین در داخل این تشکیلات باید برنامه ریزی های گوناگون بوجود بیاید، نه فقط در خود تشکیلات، که برای کل جامعه، بلکه برای کل انقلاب اسلامی. باز هم تکرار می کنم که این صرفاً با گفتن نمی شود. مکرر دیده ام که خصلتهای بیرونی بعضی از ما در جهت مخالفت این ویژگی ها به کار می افتد و آهنگ تخریبی پیدا می کند.

تشکیلاتی در طول امامت

ما برای این که بتوانیم کارهای بزرگی انجام دهیم، بی شک باید متشکل باشیم. رابطه های ایمانی و اعتقادی و سازمان نیافته برای رسیدن به بخشی از اهداف و تحقق بخشیدن به قسمتی از مراحل یک انقلاب می تواند کافی باشد، ولی برای رسیدن به بخشی دیگر از اهداف و تحقق بخشیدن به آن قسمت دیگر از آرمان های یک انقلاب کافی نیست. ما در پرتو اعتقاد به اسلام و اعتقاد به وظایف اسلامی، درصدد جهاد برآمدم. ما می دانستیم که [انقلاب] زن و مرد مسلمانی را می خواهد که نه فقط مراقب مسلمان بودن و مسلمان ماندن خویش اند، بلکه مراقب مسلمان ماندن و مسلمان ترشدن محیط اجتماعی هم هستند. اسلام به این اکتفا نمی کند که شما راست گو باشید. اسلام می گوید هم باید راست گو باشید و هم باید با دروغ گوویی و کژی دیگران مبارزه کنید. اسلام به این اکتفا نمی کند که شما عفیف و پاک دامن باشید، می گوید هم شما عفیف و پاک دامن باشید و هم با ناپاک دامنی های محیط مبارزه کنید و کسان دیگری را که به ناپاک دامنی آلوده اند، این ها را هم پاکیزه کنید. این روش اسلام است. این اصل است و این فریضه را بزرگ ترین و پُراج ترین فریضه شمرده اند.

... به برکت اعتقاد به اسلام و به برکت این تعلیم بزرگ اسلام که «ای انسان تو نه تنها مسئول خویشتانی که مسئول دیگران نیز هستی» از زمان کودکی شاید سن ۱۲-۱۳ سالگی یادم می آید که

همیشه در برخورد با ناپاکی‌ها و ناروایی‌هایی که مخالف اسلام بود یک حساسیت و جوش و خروشی داشتیم که نمی‌توانستیم آرام بگیریم، نمی‌توانستیم تحمل کنیم. هر جا از دیگران ناپاکی می‌دیدیم، انگار خودمان آن گناه را مرتکب شده‌ایم، اسلام مسلمان را حساس می‌سازد. حساس در برابر ناروایی‌ها، انحراف‌ها، کژی‌ها، نادرستی‌ها، ناپاکی‌ها. با این که چنین روحیه و چنین جوش و خروشی داشتیم و فراوان بودند کسانی که این روحیه و این جوش و خروش را داشتند، و انسان‌های تک‌تک متعهد و مسئول فراوان وجود داشت، اثر کارمان در مقابله با ناپاکی‌های محیط کم بود، چون نمی‌توانستیم همه با هم کار کنیم. پیروزی بر ستم‌ها و ناروایی‌ها و ناپاکی‌های محیط احتیاج داشت به یک نیروی بزرگ و ما تک‌تک‌های پراکنده بودیم. احياناً اگر هم با هم می‌شدیم، گاهی ۲ نفر، ۳ نفر، ۵ نفر باز هم کافی نبود! ... برای مبارزه، این نیروها کافی نبود. تا این‌جا انسان بود، آرمان بود، فداکاری بود، تعهد بود، تحریک بود. اما چه نبود؟ یک چیز در این‌جا کم داشت؟ «امامت» کم بود. در این‌جا یک رهبری لازم بود، تا بیاید و نیروهای عظیم را بسیج کند و به هر سویی که صحیح می‌داند هدایت کند، و در هر زمانی دستور متناسب با آن زمان را بدهد. یک رهبری که رهبری او با ایمان و اعتقاد مردم پیوسته باشد. وقتی حرف می‌زند، ایمان مردم انگیزه‌ی اجرای دستور او باشد. ... برای این که حرکت مردم در یک سطح وسیع به ثمر برسد، امامت و رهبری لازم است. در این‌جا مردم متشکل می‌شوند و این یک مرحله از تشکل است که در محور رهبری و امامت متشکل و یک‌پارچه می‌شوند و این مرحله از تشکل یعنی اتحاد، هم‌سوئی نیروها و جنب‌وجوش‌ها و تلاش‌ها در پرتو رهبری واحد و امامت واحد مُتَّعِبِ مورد اعتقاد، از ضروریات پیروزی است و بدون آن انسان نمی‌تواند پیروز شود. این یک مرحله از تشکل است، همین مرحله از تشکل است که جامعه‌ی ما را به پیروزی رساند...

این تشکیلات (تشکیلات اسلامی که مسلمان‌ها نیاز دارند) باید در راستای امامت باشد، در طول امامت باشد. بازوی امامت باشد نه در مقابل او. آقای بازرگان در مواردی می‌گفتند: این‌جا دیگر در دایره‌ی مسئولیت من است و هیچ‌کس نباید دخالت کند! آقای بنی‌صدر خودشان را یک رهبر می‌دانستند! یک رییس‌جمهوری که رهبر است! و با امام تعارف می‌کردند! و الا در مقابل امام بودند. ... ماها بیش از آقای بنی‌صدر و آقای بازرگان با امام بر سر مسایل اداره‌ی جمهوری اسلامی بحث کرده‌ایم. خیلی آزادتر. این را خود آقای بازرگان هم می‌گفتند. ایشان می‌گفتند «بله فقط شما هستید که می‌بینیم با صراحت و قاطعیت در جلسات شور که می‌شود با امام مباحثه می‌کنید». ما همان رابطه‌ی طلبه‌گی‌مان را با امام حفظ کرده‌ایم، اما در پایان مباحثه



وقتی ایشان تصمیم می‌گرفتند، دیگر باایمان اجرا می‌کردیم؛ ولو این تصمیم برخلاف آن قلت قلت‌هایی باشد که در همان جلسه با ایشان کردیم. چندین بار این پیش آمد، در حضور آن برادران چندین بار، و الا در قبل که حضور امام می‌رسیدیم خیلی بیش تر. خوب دقت کنیم که «النصيحة لائمة المسلمين» واجب است، اما بعد از تذکر دل‌سوزانه‌ی متعهدانه، تذکر صریح و بی‌پرده، اما همراه ادب و همراه با این آمادگی که ما تذکرمان را می‌دهیم، شما جمع‌بندی کنید، وقتی جمع‌بندی کردید، ما همان را اجرا می‌کنیم، ولو برخلاف تذکر ما باشد. این تربیت اسلامی است. این همان‌طور که در رابطه با فرد صدق می‌کند، در رابطه با تشکیلات [هم] می‌توانست پس از پیروزی انقلاب، این انقلاب عظیم را به سرعت بیش تر در مسیر اصلش جلو ببرد که در طول امامت باشد نه در عرض امامت، پس ما در جامعه یک چنین تشکیلاتی می‌خواهیم.

مراقبت تشکیلاتی

بسیار پیش می‌آید که خصلت‌های بیرونی بعضی از افراد در جهت مخالف با ضرورت‌های تشکیلاتی است و این آهنگ تخریبی پیدا می‌کند. مثلا خودخواهی‌های شخصی، خودمحوری‌ها، سوءظن‌ها، بدگمانی‌های بی‌جایی که نسبت به یک‌دیگر داریم. گاهی می‌شود که برادرها یا خواهرها فکر می‌کنند منشاء و مایه‌ی این سوءظن‌ها و بدگمانی‌ها در درون کار تشکیلاتی است، ولی گاهی این‌طور نیست؛ افراد با آن خصلت‌های منفی که دارند وقتی وارد یک تشکیلات می‌شوند در حقیقت با خودشان این میکروب‌ها را وارد تشکیلات می‌کنند و به همین جهت هم هست که یکی از واجبات تشکیلات این است که افراد دایما مراقب باشند تا میکروب‌ها از بیرون وارد پیکر و عمق تشکیلات نشوند. افراد باید اول قرنطینه شوند و بعدا وارد تشکیلات بشوند و البته این قرنطینه تا حدودی ممکن است. اما اگر بخواهند افراد را در یک کار تشکیلاتی خیلی در قرنطینه معطل کنند، تقریبا عملی نیست و دشوار است. این است که یک قرنطینه‌ی مستمر می‌خواهد؛ یعنی دایما باید مراقبت کنند که اگر ویروسی، میکروبی با یک فردی داخل تشکیلات می‌آید، همان اول علاج شود، قبل از آن که خصلت بد او به جای دیگر سرایت کند؛ ولی این واقعیت هست که گاهی می‌بینیم یک مرتبه در گوشه‌ی تشکیلات یک نوع دید پیدا می‌شود، وقتی دنبال می‌کنیم به یک آقا یا خانمی منتهی می‌شود که او با یک سوءظن و بدگمانی و خودرأیی وارد یک جو پاک تشکیلاتی شده

است و اتفاقاً این جور است که هر قدر جو تشکیلات پاک تر باشد، آسیب پذیرتر است و یک مرتبه این آسیب توسعه پیدا می کند. هر یک از ما وظیفه داریم که ضعف های شخصی خود را سخت مراقبت کنیم. یک نفر تا بیرون یک تشکیلات هست، ضعفش شخصی است. وقتی وارد تشکیلات می شود، ضعف شخصی اش همراه با یک نوع امکان سرایت و سوار بر یک مرکب تیزپا و تندرو است. در تشکیلات، گسترش ضعف ها ممکن است خطرناک تر و شدیدتر باشد و به همین دلیل مراقبت از این ضعف های شخصی افراد لازم است. سوءظن ها، بدگمانی ها، بدتفسیر کردن ها، این ها همه از چنین ضعف هایی هستند و باید خیلی مراقبت کنیم. برای این که این ضعف ها تا ضعف شخصی است یک گناه است، ولی وقتی در یک جمع هم گناه مضاعف است و هم عقاب آن دنیایش مضاعف است. چرا که نتیجه ی زحمات فراوان انسان های تلاش گر در راه خدا با یک هم چنین ضعف هایی به در می رود و خبط و ضایع می شود و تلاش های انسان در آن دنیا هم به هدر می رود.

برای ما «عضو» مقام سنگینی است. برای این است که یک وقتی از خودش سوال می کنند و یک وقت از خودش و هزاران نفر دیگر سوال می کنند که چرا این ها را به تباهی کشاندی؟

بنابراین ما هم چنان بر ضرورت تشکیلات پافشاری می کنیم و این دشواری هایی هم که بر سر راه داشتن تشکیلات سازنده ی پیش برنده داشته ایم، تحمل کرده و می کنیم و معتقدیم که این دشواری ها هم چنان وجود دارد و هست و قابل اجتناب نیست. ایجاد چنین تشکیلاتی از نعمت های بزرگی است که چنان ساده و آسان هم به ما دست نخواهد داد. خیلی دشوار است و خیلی زحمت دارد و خیلی افت و خیز دارد!

تنگه ها

ما خیال می کنیم که داشتن یک تشکیلات اسلامی کار آسانی است و کار ندارد که ده تا آدم دور هم جمع شوند و یک اسم و اساسنامه و یک نمودار تشکیلاتی و ... تمام شود. خیر، این جور نیست. اگر به تجربه های شخصی خود بنگرید می بینید که مشکل بزرگ، داشتن یک تشکیلات در درون یک ماست. زیرا که ما به این آسانی ها آدم نمی شویم. بر سر راه انسان شدن مان صدها عقبه وجود دارد که «فلا اقتحم العقبه». صدها تنگه وجود دارد که اولاً باید تنگه ها را بشناسیم. ثانیاً باید توانائیش را داشته باشیم و تازه از یک تنگه عبور می کنیم. خیال می کنیم تمام شد. می بینیم عجب! تنگه های سخت تر بر سر راهمان است و این،

لحظه‌ی مرگ انسان است.

شما می‌دانید زمانی تشکیلات سازمان مجاهدین خلق، به‌عنوان یک آرزو بود که ای‌کاش حزب جمهوری اسلامی از نظر تشکیلاتی مثل سازمان مجاهدین خلق می‌بود. زیرا آن تشکیلات به تعبیر خودشان هم تشکیلات آهنین بود. آن‌ها در نامه‌ای که به امام یا رئیس جمهور نوشته‌بودند، سخت مغرور شده‌بودند که ما با تشکیلات آهنین خود چنین و چنان خواهیم کرد! البته این نوع تشکیلات بوجود آوردنش هنر می‌خواهد ولی این آرمان شماها نیست. مهم این است که در داخل یک تشکیلات، آن آزادی‌های انسان‌ساز حفظ شود. تشکیلاتی که طبق نامه‌ی آن خانم در مجله‌ی راه‌زینب می‌نویسد که برایم شوهر تشکیلاتی انتخاب کردند و هر چه گفتم نمی‌خواهم، گفتند نمی‌شود، دست تشکیلات است! ما وقتی می‌خواستیم حزب جمهوری اسلامی را بوجود بیاوریم هرگز در پی ایجاد یک چنین تشکیلاتی نبودیم، ما مؤسسین هرگز نمی‌خواستیم یک چنین چیزی بوجود آوریم مثل یک سربازخانه و یک اردوی کار اجباری. ما از اول گفته بودیم که امتیاز بزرگ اسلام این است که می‌خواهد با حفظ آزادی‌های انسان، انسان‌ها را بسازد. تشکیلاتی اسلامی است که می‌کوشد تا انسان‌ها را همسو کند نه این‌که انسان را قالبی بسازد. کی ما اصلاً در اسلام می‌خواستیم انسان قالبی بسازیم تا پی آن باشیم که تشکیلاتمان هم قالبهای آهن باشد؟

ساختن ناقص‌ها، نه قیچی کردن

اگر انسان‌هایی هستند که همه‌شان می‌خواهند در راستای کلی که در مواضع بیان شده حرکت کنند اما در عمل بعضی‌ها نقص دارند، آسان‌ترین کار حذف ناقص‌هاست. در حالی که کار یک تشکیلات، ساختن ناقص‌هاست نه حذف ناقص‌ها. این ساختن هم زمان می‌برد و در زمانی که لازم دارد، باید با نقص‌شان بسازیم نه این‌که زود ناراحت بشویم که آقا این چه حزبی است، فلانی چنین کرد و فلانی چنان کرد و بد گفت و غیبت کرد و تهمت زد و البته باید رسیدگی کرد و فوراً هم به آن رسید، آن هم رسیدگی سازنده‌ای که این عیب را در خودشان برطرف کنند. این صحیح است که زود برسیم و نیروها را متمرکز کنیم و نگذاریم که یک نقص فراگیر بشود؛ نگذاریم یک نقطه چرکین دوام بیاورد و زود علاج کنیم. این درست است که اگر دیدیم یک نقطه‌ای آنقدر چرکین است که علاج ناپذیر است جراحی هم می‌کنیم.



تی تیش مامانی خودخواه از خود راضی که توقعات خیلی زیادی هم دارد. دانشجو رسالتش در این است که در برابر دردهای جامعه برای همیشه حساس بماند، نه اینکه تا فارغ‌التحصیل شد و یک شغلی پیدا کرد، هر قدر شغش بهتر می‌شود حساسیتش کمتر بشود.

۲- خودستایی و خودپرستی و انحصارطلبی:

تشکل حق، تشکلی است که انحصارطلب نیست. یعنی چه انحصارطلب نیست؟ یعنی این منطق خودپرستانه و ضد خداپرستی را ندارد که هر کس توی این تشکیلات هست آدم خوبی است و هر کس توی این تشکیلات نیست آدم خوبی نیست. این تفکر، شیطانی است و نه رحمانی و نه یزدانی. بنا را بر این بگذارید که در تشکله انحصار طلبیها، و خودپسندیها راه پیدا نکنند. در تشکلهایتان مواظب نفس‌الشیطان که مزاحم بهره‌مندی از نفس‌الرحمان است باشید. اگر تشکیلات واقعاً بنا بر این انتخاب اصلح، بنا بر میدان دادن به افراد برای شکوفائی استعدادها باشد، تشکیلات زمینه رشد است. والا تشکیلات یک خطر دارد و آنکه یک انسان قالبی بسازد. در تشکل در عین حفظ پیوند و ایجاد نظم آهنین، انسانها باید بتوانند که آزاد بیندیشند، انتقاد کنند و تصمیم بگیرند، بله، اجرای تصمیم اولی الامر همینطور که در کل جامعه منافاتی با آزادی ندارد، در تشکیلات هم منافاتی با آزادی ندارد، بشرط اینکه هیچ فرد و گروهی خودش را بعنوان مدیران و رهبران در داخل تشکیلات تحمیل نکنند. اگر شما در داخل تشکیلاتتان خصلت ضد تحمیلی را حفظ کردید و رشد دادید آنوقت تشکیلات، تشکیلات رحمانی است والا شیطانی می‌شود چه فرق می‌کند. بدترین خصلتی که از شیطان در قرآن یاد می‌شود استکبار است. خود را بزرگ تر تلقی کردن، خود بزرگ بینی و بزرگی فروشی که لازمه قدرت طلبی است.

۳- تلاش برای حفظ تشکل به جای حفظ ارزشها:

اگر وقت این تشکل به جای آنکه نگهبان ارزشها باشد و تلاشگر در راه ارزشها باشد، به جای آنکه خداپرست و حق پرست و حق خواه کمال دوست و کمال خواه باشد، خودخواه شد. آن یک «طاغوت» می‌شود. و چه بهتر که چنین طاغوتی بر سر راه امت نباشد. اگر همه‌اش به فکر تشکیلاتمان باشیم. اگر تشکیلات برایمان آنقدر محبوب شد که جانشین خدا و حق شد این حالت (لهو) پیدا می‌کند که «یلقی عن ذکر الله» است و آدم را از یاد خدا غافل می‌کند.

۴- عدم مراقبت از ورود ناهنجاریهای اخلاقی به تشکل و عدم صبوری در برابر ناهنجاریها:

افراد را باید اول قرنطینه کنید و بعد وارد تشکیلات بشوند و البته این قرنطینه تا حدودی ممکن است اما اگر بخواهند افراد را در یک کار تشکیلاتی خیلی در قرنطینه معطل کنند تقریباً عملی نیست و دشوار است. این است که یک قرنطینه مستمر می‌خواهد. هر قدر جو تشکیلات پاکتر باشد آسیب پذیرتر است. مراقبت از این ضعف‌های شخصی افراد لازم است. سوء ظن‌ها، بدگمانی‌ها، بد تفسیر کردن‌ها، اینها همه از چنین ضعف‌هایی هستند و باید خیلی مراقبت کنیم. برای اینکه این ضعف‌ها تا ضعف شخصی است یک گناه است ولی وقتی در یک جمع بود گناه مضاعف است و هم عقاب آن دنیایش مضاعف است. البته کار یک تشکلات ساختن ناقص‌هاست نه حذف ناقصها. این تشکیلات تشکیلاتی است که باید آنقدر قوی و سازنده باشد تا این ناقص‌ها را بسازد و این ساختن زمان می‌برد و در این زمانی که لازم دارد باید با نقصشان بسازیم والا اگر زود ناراحت بشویم که آقا این چه حزبی است کی چنین کرد و فلانی چنان کرد و بد گفت و بد کاری کرد و غیبت کرد و تهمت زد و اگر دیدیم یک نقطه‌ای آنقدر چرکین است که علاج ناپذیر است جراحی هم می‌کنیم این هم درست است ولی جراحی به عنوان آخرین علاج است نه اولین علاج‌دهی از برادران و خواهرهای ما جراحی را اولین علاج می‌دانند و آسانترین راه برایشان قطع کردن و جراحی است.“

۵- مجادله به جای مباحثه:

مباحثه معنایش این است که من فکر کردم یک چیزهایی که به نظرم می‌آید افکار خوبی باشد؛ به شما برخورد می‌کنم افکار خودم را عرضه می‌کنم ببینم که آیا شما فکر بهتری دارید یا نه. یعنی با عرضه کردن فکر بر شما دارم فکر خودم را عیار می‌زنم و می‌کاوم و جستجو می‌کنم ببینم آیا غیر از این‌هایی که من فهمیده‌ام چیزهای دیگری نیز پیدا می‌شود برای فهمیدن؟ من در حال کاوشم شما هم در حال کاوش هستید. شما وقتی هم حرف مرا گوش بکنید خوب گوش می‌کنید. با دقت تأمل می‌کنید و رویش فکر می‌کنید. اگر دو نفر، سه نفر، ده نفر دور هم بنشینیم و بنده شروع کنم در هشت دقیقه حرف‌های خودم را بزنم؛ آقا نوبت شما هم تمام شد بسیار خوب؛ آن آقا هم شروع کند که حرف‌های خودش را بزند و آخر کار هم پا شدیم رفتیم! چه مباحثه‌ای؟ جدال و کوباندن حرف‌های او و کوبیدن مشترک! آدم را به حق و حقیقت می‌رساند؟ نمی‌رساند. ما با مجادله رشد نمی‌کنیم. مجادله بد است مباحثه خوب است. مجادله ضد ارزش است مباحثه ارزش است. گفتگوهایمان باید آهنگ مباحثه داشته باشد.

۶- سنجش ارزشها با افراد:

یکی از مصیبت‌های عمر ما این است که اشخاص کم کم دارند جانشین ارزش‌ها می‌شوند. این خطرناک است. انقلاب ما انقلاب ارزش‌هاست. «اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ» تعلیم اسلام و تعلیم مولا علی [علیه السلام] - این است. تو ارزش‌ها را بشناس و اشخاص را با ارزش‌ها بسنج. مبحث‌ها باید بر محور ارزش‌ها باشد. درود باید بر ارزش‌ها باشد. درود بر شهیدان، این می‌شود درود بر ارزش. درود بر انسان‌های مخلص، این می‌شود حمایت از یک ارزش. درود بر کسانی که از بام تا شام مخلصانه برای مردم در راه رضای خدا زحمت می‌کشند؛ این می‌شود درود بر یک ارزش. ما باید ارزش‌ها را بشناسیم. البته شکی نیست [که] اشخاص را هم باید بشناسیم. اما اول ارزش‌ها را بعداً اشخاص را نه اول اشخاص بعد ارزش‌ها. آیا به یادمان نمی‌آید «عَرَفُوا مَنَازِلَ الرَّجَالِ بِالْحَقِّ» منزلت مردان و انسان‌ها را با معیار و محک حق بشناس. مبدا انقلاب ما به بیراهه کشانده شود. مبدا حرکت شما مردم عزیز باایمان کج روی پیدا کند و دچار کج روی شود.

آیت‌الله شهید مرتضی مطهری

تشکیلات صالح یا افراد صالح؟

ابتدا چنین به نظر می‌رسد که صلاح و فساد [یک] اجتماع بزرگ یا کوچک، تنها به یک چیز بستگی دارد: صلاح و عدم صلاح افراد آن اجتماع و بالاخص زعمای آن‌ها. یعنی فقط افرادی که همه‌ی مسئولیت‌ها متوجه آن‌ها است. بسیاری از افراد این چنین فکر می‌کنند و بر این پایه نظر می‌دهند. این دسته هنگامی که متوجه برخی مفاصل اجتماعی می‌شوند چاره‌ی کار را زعمیم صالح می‌دانند و به اصطلاح معتقد به اصالت فرد هستند. اما کسانی که بیش‌تر و عمیق‌تر مطالعه کرده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که تأثیر و اهمیت سازمان و تشکیلات و رژیم اجتماعی از تأثیر و اهمیت زعما بیش‌تر است، در درجه‌ی اول باید درباره‌ی سازمان صالح اندیشید و در درجه‌ی دوم درباره‌ی زعمای صالح. افلاطون نظریه‌ی اجتماعی معروفی دارد که به نام «مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطون» معروف است. در میان حکمای اسلامی، حکیم ابونصر فارابی از افلاطون پیروی کرده و نظریاتی ابراز داشته است. این دو حکیم اساس نظر خود را صلاحیت افراد قرار داده‌اند و اصالت فردی اندیشیده‌اند. تمام توجه خود را به این نکته معطوف کرده‌اند که زمام امور اجتماع را چه افرادی باید در دست بگیرند، آن افراد باید دارای چه فضایل علمی و عملی بوده باشند. اما این‌که تشکیلات



و نظامات اجتماعی باید چگونه باشد و آن افراد «ایده‌آل» در چه نظاماتی زمام امور را در دست بگیرند چندان مورد توجه این دو حکیم واقع نشده است.

بر این نظریه انتقاداتی شده، از جمله این که تأثیر شگرف و عظیم سازمان در افکار و اعمال و روحیه‌ی افراد (و از آن جمله خود زعما) مورد توجه واقع نشده است. این نکته مورد توجه قرار نگرفته که اگر نظام، صالح بود کم‌تر از فرد ناصالح قدرت تخطی دارد و اگر ناصالح بود فرد صالح کم‌تر قدرت عمل و اجرای منویات خود را پیدا می‌کند و احیاناً منویات و افکار خود را می‌بازد و هم‌رنگ سازمان می‌شود. یکی از دانشمندان در مقام انتقاد از نظر افلاطون می‌گوید: «افلاطون با بیان مسأله‌ی شوم «چه کسی باید بر جامعه حکومت کند؟» یک اشتباه و خطر پردوامی در فلسفه‌ی سیاسی ایجاد کرده است. مسأله‌ی عاقلانه‌تر و خلاق‌تر این است که: چگونه می‌توانیم سازمان‌های اجتماعی را چنان ترتیب دهیم که زعمای بد و ناصالح نتوانند اسباب ضرر و زیان وی شوند؟» اهمیت زعمای صالح فقط از نظر طرز تفکری است که در مورد اصلاح و بهبود و تغییر سازمان‌های اجتماعی دارند، و اما زعمای صالحی که طرز تفکرشان در اساس و تشکیلات با ناصالح‌ها یکی است و تفاوت‌شان از لحاظ اخلاقی و شخصی است و بنا است همگی در یک قالب کار کنند، [تفاوت] اثر وجودی‌شان با ناصالح‌ها آن قدر زیاد نیست و منشأ تحولات اجتماعی قابل توجه نخواهند گشت. اگر بخواهیم نظر افلاطون و فارابی را توجیه کنیم باید بگوییم آن‌ها به آن افراد صالح اهمیت داده‌اند که حاکم بر سازمان‌های اجتماعی هستند نه محکوم آن‌ها. تشکیلات و نظامات اجتماعی نسبت به افراد اجتماع به منزله‌ی خیابان‌ها و کوچه‌ها و خانه‌های یک شهر است نسبت به مردم و وسایل نقلیه‌ای که در آن شهر حرکت می‌کنند.

هر شهری به هر نحو که خیابان‌کشی و کوچه‌سازی شده باشد مردم شهر مجبورند از پیچ و خم همان خیابان‌ها و لابه‌لای همان کوچه پس‌کوچه‌ها و از همان چهارراه‌ها حرکت کنند. حداکثر آزادی عمل مردم آن شهر این است که در میان همان خیابان‌ها و همان کوچه‌ها هر کدام که نزدیک‌تر یا خلوت‌تر یا پاکیزه‌تر و باصفا‌تر است انتخاب کنند. اگر فرض کنیم که آن شهر بدون نقشه و حساب تدریجاً توسعه پیدا کرده باشد نه روی اصول شهرسازی، در چنین شهری افراد چاره‌ای ندارند از این که زندگی و رفت و آمد خود را با وضع موجود تطبیق دهند. رفت و آمد و رانندگی و اداره‌ی امور چنین شهری دشوار خواهد بود. با وجود چنین ترتیبی در ساختمان آن شهر، از افراد، کاری ساخته نیست. تنها کاری که ساخته هست این است که تغییراتی در وضع خیابان‌ها و کوچه‌ها و منزل‌های آن شهر بدهند و خود را راحت کنند. اگر فرض کنیم زعمای صالحی



در رأس سازمان‌هایی قرار بگیرند که دارای نواقصی می‌باشند، حدود تفاوت کار آن‌ها با دیگران همان اندازه است که یک نفر بخواهد از میان خیابان‌های پریچ و خم و نامنظم و کوچه و پس کوچه‌های بی‌ترتیب، بهترین و نزدیک‌ترین راه‌ها را انتخاب کند.

ما معترفیم که هیچ چیزی جای تقوا و ایمان را نمی‌گیرد، و ایمان و تقوا بسیاری از کمبودها را جبران می‌کند، ولی از طرف دیگر بنا نیست که ایمان و تقوا را جانشین همه چیز بدانیم. از هر چیزی فقط اثر خودش را باید انتظار داشت. نه معنی، جای ماده را به طور کامل پر می‌کند و نه ماده، جای معنی را. در میان معنویات هم هیچ کدام جای دیگری را به طور کامل پر نمی‌کند. مثلاً نه علم می‌تواند جانشین ایمان بشود و نه ایمان می‌تواند جانشین علم گردد. نظم و انضباط و تشکیلات هم یکی از اصول مقدس زندگی بشری است.^۱

نسل‌ها مسئول یک‌دیگرند (قسمت یکم)

بسم الله الرحمن الرحيم. «ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنۃ و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیلہ و هو اعلم بالمہتدین^۲». مسأله‌ی «رهبری نسل جوان» در حقیقت یک مسئولیت عمومی است که متوجه عموم مسلمانان است و بالاخص متوجه طبقه‌ای است که سمت رسمی رهبری دینی اجتماع را دارند. این اصل را همه می‌دانیم که در دیانت مقدسه‌ی اسلام مسئولیت‌ها مشترک است، یعنی افراد مسئول یک‌دیگرند و در مسئولیت‌های یک‌دیگر شریک‌اند: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ^۳». بلکه نسل‌ها مسئول یک‌دیگرند. هر نسل مسئول نسل بعدی است که این دین و این هدایتی که از نسل‌های گذشته دست به دست به آن‌ها رسیده است را حفظ کنند و به نسل‌های بعدی برسانند. یعنی نسل‌های بعدی را آماده کنند برای پذیرفتن و استفاده از آن. بنابراین بحث در رهبری نسل جوان بحثی است از یک وظیفه و مسئولیت که متوجه همه است. اما چیزی که این بحث را به صورت یک مجهول و یک مسأله در می‌آورد که باید در اطراف آن دقیقاً اندیشید و راه‌حل آن مجهول‌ها را پیدا

۱- منبع: مطهری، مرتضی، ده گفتار. «مشکل اساسی در سازمان روحانیت». تهران: صدرا

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۵: «بخوان به راه پروردگارت با حکمت (دلایل عقلی و قابل پذیرش) و پند نیکو، و با بهترین روش با آن‌ها مجادله کن، که پروردگارت به آن‌ها از راهش گمراه شده دانانتر است، و به راه یافتگان نیز دانانتر است.»

۳- جامع الصغیر، ص ۹۵.

کرد، این است که رهبری یک فرد یا یک نسل در همه‌ی احوال و همه‌ی شرایط یکسان نیست، شکل‌ها و کیفیت‌های گوناگون دارد، وسایلی که به کار برده می‌شود متفاوت است، یک نسخه‌ی معین ندارد که درباره‌ی همه‌ی افراد و همه‌ی نسل‌ها در همه‌ی زمان‌ها یک جور داده شود. از این رو در هر زمانی و تحت هر شرایطی باید دقیقاً اندیشید که به چه نحو باید صورت بگیرد و چه نسخه‌ای باید داده شود. ...

مسئولیت‌های دینی ما بر دو قسم است: بعضی مسئولیت‌ها، مسئولیت یک کار است با یک شکل و بالخصوص و قیافه‌ی معین. همه‌ی خصوصیات کار و اجزا و شرایطش را خود اسلام معین کرده است و گفته است که شما این کار را در این قالب معین و با این شکل خاص انجام دهید. البته این کار برای نتیجه‌ای فرض شده؛ اما ما مسئول نتیجه نیستیم. این‌ها را می‌گویند تعبدیات. ما می‌توانیم آن نوع کارها را مسئولیت شکل و قالب بنامیم. مثلاً نماز دستوری است که مقدمات و مقارنات معین دارد، شرایط و اجزایی دارد، موانعی دارد. دستور این است که ما نماز را همیشه با همین قالب و شکل انجام دهیم. تعبدی محض است. البته این کار با این شکل به خاطر نتیجه‌ای است، بلکه نتایجی برایش هست: «ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر». اما ما فقط مسئول مقدمه‌ی این نتیجه هستیم، نه مسئول خود نتیجه. اگر آن مقدمه را به طور صحیح و کامل که تعیین شده و دستور رسیده انجام دهیم، نتیجه خود به خود دنبالش هست. در مقابل، نوع دیگر از مسئولیت هست که ما آن را مسؤولیت نتیجه می‌نامیم، یعنی نتیجه را به عهده‌ی انسان می‌گذارد و می‌گوید من فلان نتیجه را می‌خواهم، اما این که آن نتیجه با چه وسیله و چه مقدمه و با چه شرایط و در چه قالبی انجام داده شود؟ با هر وسیله‌ای که بهتر است. یک وسیله‌ی ثابت و یکنواخت و قابل تعیین و اندازه‌گیری ندارد. در هر موردی و در هر زمانی آن وسیله فرق می‌کند، در یک حال از این وسیله باید استفاده کرد و در حال دیگر از وسیله‌ی دیگر. و این امر به تناسب خصوصیات زمانی و مکانی و غیره فرق می‌کند. در این گونه موارد باید رفت و حساب کرد و اندیشید و وسیله‌ی مناسب را به دست آورد. در اسلام هر دو گونه مسئولیت وجود دارد.

نماز و روزه و سایر تعبدیات از نوع اول است، اما جهاد از نوع دوم است. در جهاد، مسلمانان موظف‌اند که از حوزه‌ی اسلام دفاع کنند و استقلال مسلمین را حفظ نمایند. اما با چه وسیله‌ای؟ آیا با شمشیر یا با تفنگ،

یا با وسایل دیگر؟ آن دیگر تعیین نشده و اساساً قابل تعیین و اندازه‌گیری نیست. مسلمانان در هر زمانی موظفاند بهترین وسیله را برای این کار تهیه ببینند: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة^۱»، باید ببینند بهترین وسیله در هر زمانی چیست؟

مسأله‌ی هدایت و رهبری نیز از نوع دوم است. مسلمانان مسئول هدایت یک‌دیگرند. هر نسلی مسئول هدایت نسل بعدی است. بالاخص کسانی که سمت رسمی رهبری دارند، مسئولیت بیش‌تری دارند. به‌رحال این نتیجه یعنی هدایت‌یافتن باید به دست آید، و اما وسیله‌ای که باید از آن استفاده شود برای همیشه و همه‌جا تعیین نشده و قابل تعیین و اندازه‌گیری هم نیست. در آیه‌ی کریمه می‌فرماید: «قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجاره^۲». یعنی خودتان و خاندان‌تان را از آتشی که آتشگیره‌اش آدم است و سنگ، حفظ کنید. خود نتیجه را می‌خواهد، به وسیله کار ندارد. در اسلام برای هدایت و رهبری، یک شکل صددرصد معین ترسیم نشده که همه‌ی اجزا و مقدمات و مقارنات و شرایط و موانع در نظر گرفته شده باشد. و اساساً قابل تعیین و ترسیم و اندازه‌گیری نیست، چون متفاوت است.

نسل‌ها مسئول یک‌دیگرند (قسمت دوم)

یک‌چیز در یک‌جا وسیله‌ی هدایت است و بسا همان‌چیز در جای دیگر وسیله‌ی گمراهی و ضلالت باشد. منطقی که یک پیرزن را مؤمن می‌کند، اگر در مورد یک آدم تحصیل کرده به کار برده شود، او را گمراه می‌کند. یک کتاب در یک زمان متناسب ذوق عصر و ذوق زمان و سطح فکر زمان بوده و وسیله‌ی هدایت مردم بوده است، و همان کتاب در زمان دیگر اسباب گمراهی است. ما کتاب‌ها داریم که در گذشته وظیفه‌ی خود را انجام داده‌اند و صدها و هزارها نفر را هدایت کرده‌اند، ولی همان کتاب‌ها در زمان ما کسی را هدایت نمی‌کند، سهل است، اسباب گمراهی و شک و حیرت و مردم می‌باشند، از کتب ضلال باید شمرده شود، خرید و فروش آن‌ها، طبع و نشر آن‌ها خالی از اشکال نیست. عجب! کتابی که هزارها بلکه ده‌ها هزار را در گذشته هدایت کرده است، حالا از کتب ضلال است؟ بله، جز کتاب آسمانی و گفتار واقعی معصومین، هر کتاب دیگر را که در نظر بگیریم یک رسالتی دارد برای یک مدت موقت و محدود. آن مدت

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰: «و در برابر آن‌ها (دشمنان) هرچه می‌توانید نیرو تهیه کنید.»

۲- سوره‌ی تحریم آیه‌ی ۵

که گذشت آن رسالت تمام می‌شود. این مطلب که عرض کردم یک مسأله‌ی مهم اجتماعی است و هنوز برای ما به صورت یک معما و یک مجهول که باید آن را حل کرد طرح نشده است. ... مکرر باید گفته شود تا ما باور کنیم که وسایل هدایت هر زمانی مخصوص خود آن زمان است. لازم است شواهدی از متن اسلام بر این مطلب بیاورم تا معلوم شود در آثار اسلامی به این مطلب توجه داده شده. آیه‌ای در ابتدای سخن‌رانی خواندم: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن»^۱ این آیه‌ی کریمه به اتفاق مفسرین، سه وسیله‌ی مختلف برای دعوت و هدایت مردم ذکر کرده و هر یک از این سه وسیله برای یک مورد مخصوص است. می‌فرماید: مردم را به راه پروردگارت بخوان! کلمه‌ی «رب» هر جا که ذکر می‌شود عنایتی است به معنی تربیت. چون مقام، مقام دعوت و تربیت است که به کلمه‌ی رب تعبیر شده؛ مردم را به راه پروردگارت بخوان! آن راهی که مردم باید پرورش داده شوند و تربیت شوند به آن راه. مردم را بخوان! با چه وسیله؟! به وسیله‌ی حکمت. حکمت یعنی سخن متقن و محکم که قابل خدشه و تشکیک نیست، و به اصطلاح منطقیین و حکما یعنی سخنی که مقدماتش صددرصد یقینی است. یعنی مردم را به راه پروردگارت بخوان؛ با برهان و حکمت و علم صددرصد خالص و عقل خالص. مفسرین گفته‌اند دعوت کردن به وسیله‌ی حکمت و برهان و دلیل عقلی و علمی برای یک دسته‌ی خاص است که استعداد آن را دارند. «و الموعظة الحسنه» یعنی مردم را به راه پروردگارت بخوان به وسیله‌ی موعظه‌ی خوب و پند و اندرزهای دل‌پسند. بعضی از مردم استعداد بیان عقلی و علمی ندارند. اگر مسایل علمی برای آن‌ها طرح شود گیج می‌شوند. راه هدایت آن‌ها پند و اندرز است. با تمثیل و قصه و حکایت و هر چیزی که دل آنان را نرم کند، باید آن‌ها را هدایت کرد. سروکار موعظه و اندرز با دل است، و اما سروکار حکمت و برهان با مغز و عقل و فکر است. اکثریت مردم در مرحله‌ی دل و احساسات‌اند نه در مرحله‌ی مغز و عقل و فکر. «و جادلهم بالتی هی احسن»؛ اگر با کسی روبه‌رو شدید که غرضش کشف حقیقت نیست، غرضش این نیست که حقیقتی را بفهمد، آمده برای مجادله و حرف‌زدن و ایرادگرفتن، در کمین است یک کلمه‌ای بشنود آن را مستمسک قرار دهد و هو کند و مجادله نماید، تو هم با این چنین شخصی مجادله کن! اما تو به نحو احسن مجادله کن! در مجادله از راه حق و حقیقت خارج نشو! در مجادله بی‌انصافی نکن! حق‌گشی نکن! دروغ به کار نبر! و امثال این‌ها.

این آیه طرق مختلفی برای هدایت ذکر می‌کند و هر طریقی برای موردی خاص است. پس معلوم می‌شود وسیله‌ای که باید در مقام هدایت به کار بُرد یک‌سان و یک‌نواخت نیست^۱.

امام موسی صدر

متن زیر سخنان امام موسی صدر حفظه الله در باب ضرورت بازنگری در شیوه‌های تبلیغ دین است که در جمع شمار زیادی از روحانیون بویژه شیخ مرتضی حائری، سید محمد باقر سلطانی، مرتضی مطهری، کاظم شریعتمداری و ... بیان شده است. بطور کلی می‌توان این مطالب را به عنوان فلسفه کار تشکیلاتی بیان نمود.

بسم الله الرحمن الرحيم

عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خلق الانسان، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، الشمس و القمر بحسبان، و النجم و الشجر يسجدان، و السماء رفعها و وضع الميزان، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۵۵: ۱-۸)

برای بنده موجب بسی افتخار است که خارج از برنامه دعوت شده ام و آقایان اجتماع کرده اند تا به این سخنرانی گوش فرادهند. این افتخاری را که به بنده محول شده است تکریم و احترام فوق العاده‌ای می‌دانم و از این بابت به خود می‌بالم.

البته آقایانی که این افتخار را به بنده داده اند خیلی هم راه دوری نرفته اند. چون آخر، بر فرض هم که لیاقت ذاتی نداشته باشیم، یک سرباز از جنگ برگشته ایم. یعنی محل کار ما را خداوند متعال در جایی قرار داده که سینه به سینه در مقابل دشمن هستیم. کاملاً تلخی کوتاهی کردن را حس می‌کنیم. ضربتهای شکننده و خردکننده دشمنان اسلام را از نزدیک لمس می‌کنیم. یعنی، بنا به اصطلاح جنگی، در خطّ مقدّم آتش هستیم. خوب، اگر سربازی را که از جبهه برگشته مورد تکریم و احترام قرار دهند، کارِ نابه جایی نیست. امیدوارم که بتوانم، در این مدت خیلی کوتاه، خلاصه‌ای از مشاهدات و اطلاعات خودم را به عرض برادران عزیزم که در اینجا تشریف دارند برسانم، تا این شاء الله مورد استفاده قرار گیرد و برای این مؤسسه، که به نظر بنده فجر امیدی در تاریخ تبلیغات شیعه است، ذخیره‌ای باشد، و نیز قدمی در راه به ثمر رسیدن این جهادها و فعالیتها.

نظم و انضباط از نظر قرآن

آیه ای را که در ابتدای سخننامه از سوره الرحمن قرائت کردم، مورد توجه قرار می دهیم: و السماء رفعها و وضع المیزان. از این آیه چه چیزی به نظر آقایان می رسد؟ خداوند در مقام بیان نعمتهای خود، پس از ذکر چند نمونه، می فرماید که «آسمان را برافراشت». بعد می فرماید «و ترازو گذاشت»؛ و السماء رفعها و وضع المیزان. خدا آسمان را برافراشت و ترازو گذاشت. خداوند کجا ترازو گذاشت؟ این ترازویی که خدا گذاشته، آنگاه که آسمان را برافراشته، کجاست؟ شاید معنایش این طور باشد که بنده می فهمم، که منظور از وضع المیزان این است که جهانی که خدا خلق کرده، و آسمانی که برافراشته، بر اساسی منظم، دقیق و حساب شده بوده است. یعنی خدا این جهان آفرینش را بر اساس حسابی دقیق، که با ترازو سنجیده شده، خلق کرده است. عالم منظم است. به خصوص که قبل از آن به آیه الشمس و القمر بحسبان نیز اشاره شده است. یعنی خورشید و ماه پدیده هایی حساب شده هستند. منظور آن است که در این آیه اعلان شده است که ایها الناس، این عالم بزرگی که ما در آن زندگی می کنیم، با نهایت دقت و نظم و انضباط برقرار شده است. یعنی نظم و انضباط بر جهان حکومت می کند.

خوب، چرا خدا این حرف را به ما می زند؟ آلا تطغوا فی المیزان. برای اینکه ما هم اگر بخواهیم فرزند این دنیا باشیم، اگر بخواهیم زنده باشیم، اگر بخواهیم فعالیت و تلاشمان به ثمر برسد، و اگر دوستدار خلودیم، باید منظم کار کنیم. بلبشو و بی نظمی، جز فنا در این دنیا، نتیجه ای ندارد. زیرا دنیایی است که همه چیزش منظم است. ما هم اگر منظم باشیم، به ثمر می رسیم. و اگر بخواهیم به ثمر برسیم و از عمرمان نتیجه بگیریم، باید منظم باشیم. این اصل به ما یاد می دهد که در همه چیزمان، در زندگی داخلی مان، در زندگی مالیمان، در وضع درس خواندن مان، در وضع جواب نامه نوشتن هایمان، در معاشرت با دوستانمان، در روش تحصیلی و روحانیمان، در روش تبلیغاتیمان و در هر چیزی که در اداره آن سهیم هستیم، باید منظم باشیم. اگر منظم نباشیم، نابود و بی اثر خواهیم شد؛ درست مانند کسی که در شهری با هوای استوایی و گرم بخواهد لباس پشمی به تن کند و برای گرما آماده نباشد، یا کسی که در زمستان بخواهد لباسی نازک بپوشد، یا کسی که برخلاف جریان آب بخواهد شنا کند. چنین آدمی البته نمی تواند موفق شود. دنیا بر اساس حق



و عدل و انضباط و نظم استوار است. اگر کسی بخواهد بی نظمی کند، در این دنیا به نتیجه نمی رسد. و هیچ تردیدی در آن نیست.

حالا، این مطلب از آیات بسیاری استنباط می شود. این که جهان آفرینش جهانی منظم است، هر چیزی به مقدار است، و ما ننزله إلا بقدر معلوم (۲۱: ۱۵) و انبتنا فیها من کل شیء موزون (۱۵: ۱۹) بارها در قرآن تکرار شده است، و آقایان بهتر می دانند. شاید دهها آیه به خصوص این مسئله را به انسان تذکر می دهد، که این عالم منظم است، دقیق است، حساب دارد؛ بادش، هوایش، آفتابش، بارانش، موج دریایش، بادهای موسمی اش، شب و روزش، کوتاه و بلند شدن روز و شبش، همه و همه روی حساب است. ای انسان، تو هم، اگر می خواهی موفق شوی، و اگر می خواهی در این جهان از عمرت بهره ببری و به نتیجه برسی، باید با جهان آفرینش هم‌آهنگ باشی و منظم شوی. این سخن قرآن است. حال اگر کسی گفته است که بی نظمی بهتر از نظم است، به نظر بنده خلاف آن چیزی است که ما از قرآن می فهمیم. این یک مقدمه مختصر.

دنیای امروز دنیای تشکیلات است

اما مقدمه کوتاه دوم: بنده نمی خواهم تفسیر بگویم یا نصیحت کنم؛ یعنی زیره به کرمان ببرم. بنده می خواهم مشاهدات خود را برای آقایان بیان کنم. منتها یک مقدمه مختصر برای آقایان عرض کردم. مقدمه دوم، و باز کوتاه، این است که روزگاری، در صدها سال پیش از این، همه چیز در دنیا به صورت فردی بود. دولتتش دیکتاتوری بود، استبداد بود، فردی بود؛ تجارتش بر اساس معاملات فردی بود؛ یک نفر یک نفر تاجر بودند؛ دخل و خرجش را هر کس خود تنظیم می کرد؛ همه چیز در دنیا صورت فردی داشت: زراعتش، تجارتش، درس خواندنش، دولتتش، سیاستش، روزنامه‌اش و همه چیز به شکل فردی بود. در آن زمان، اگر ما، یعنی قوای دینی و راهنمایان اخلاقی بشر، به صورت فردی فعالیت می کردیم، تا حدودی معقول و موّجه بود. عیبی نداشت. برای اینکه ما هم هم‌آهنگ با همه بودیم. یکی در مقابل یکی. آنها تنها بودند، ما هم تنها بودیم. اما امروز همه چیز به صورت دسته جمعی و سازمان یافته درآمده است: دولتتها تشکلهای سازمانها دارند؛ تجارت به صورت شرکتهای وسیع و محیر العقول درآمده؛ تبلیغات مؤسسات وسیعی دارد؛ مطبوعات مشی واحد اتخاذ کرده اند؛ سیاستمداران احزاب را به وجود آورده اند؛

فلاحت و کشاورزی مکانیزه شده و در قالب شرکتها درآمده است. در این دنیای سازمانی، اگر ما باز بخواهیم تک‌روی کنیم، به نظر من، نهایتِ سادگی است. ما اگر امروز عملِ دسته جمعی نداشته باشیم کلاهمان پسِ معرکه است. که هست! برای این‌که همه چیز منظم و تشکیلاتی و سازمانی است. شما جایی نشان دهید که تنها پیش بروند، بی سازمان راه بروند، بی تشکیلات پیش بروند، یا تک‌روی کنند. نمی‌توانید پیدا کنید. اینها دو مقدمه عرض بنده بود. مقدمه اول این‌که جهان منظم است، پس نمی‌شود بی نظم زندگی کرد. مقدمه دوم این‌که جامعه امروز همه چیزش مؤسساتی، سازمانی و تشکیلاتی است و اگر ما بخواهیم بی سازمان و بی تشکیلات فعالیت کنیم موفق نخواهیم شد. حالا اگر این دو مطلب را پذیرفتید که چه بهتر. اگر هم نپذیرفتید، به پنجاه سال پیش تا حالا می‌ماند که همه مان خُرد شدیم، له شدیم، قوایمان تلف شد، هر کس به راه خودش رفت، هر کس با دیگری تضارب و تزاخم داشت و مشکلات بی شماری پیش آمد. نتیجه هم این شد که دیگران هزاران فرسنگ از ما پیش افتاده و رفته اند، اما ما هنوز همین جا هستیم و باز هم می‌مانیم. میل خودتان است. می‌خواهید بپذیرید، نمی‌خواهید هم نپذیرید. اینها دو مقدمه کوتاه بنده بود.

مشاهدات من از نظم و تشکیلات دیگران

حالا برای این‌که عرض کنم دیگران چگونه منظم و سازمان یافته هستند، مشاهدات خود را بیان می‌کنم. لبنانی که بنده در آن هستم، یکی از پایگاههای مسیحیت و بلکه بزرگ‌ترین پایگاه مسیحیت غربی در خاورمیانه است. چون آقایان می‌دانند که مسیحیت در آغاز دچار یک شکاف بزرگ شد: مسیحیت غربی که تابع پاپ بود، و مسیحیت شرقی که از آن جدا شد و ارتودوکس نامیده شد. مسیحیانِ غربی تابع پاپ را تصور نفرمایید که یک فرقه هستند. کلمه «کاتولیک» به معنای مجموعه است، نه یک فرقه معین. فرق بسیار متعددی هستند که همه در لوای واتیکان و پاپ زندگی می‌کنند. اینها یک شاخه اند. شاخه دوم، مسیحیانِ شرقی یا «ارتودوکس»ها هستند. ارتودوکس‌ها مرکزیت جهانی ندارند. تابع پطرکهای خودشان هستند. هر منطقه وسیعی یک پطرک و، به تعبیر صحیح‌تر، یک پَطْرِيْرْک (patriarch) یونانی: پاتْرِيْرْخ، به معنی رئیس خانواده، رئیس ذکور و متبوع گروهی خویشاوند) یا، به تعبیر عربیِ قدیم ما، که در مباحثات حضرت رضا و حضرت جواد می‌خوانیم، بَطْرِيق دارد. بنابراین، هر منطقه ارتودوکس‌نشین یک پطرک دارد. رئیس هم ندارند. منتها سنت بر این جاری شده است که پطرکِ استانبول، که امروز آسیناغوراس نام دارد، پطرکِ مسکونی



نامیده شود. یعنی اولین مقام ارتودوکسی دنیا، که بر سایر پطرکها رهبری ادبی و اخلاقی دارد، نه این که، مثل پاپ، پیشوای دینیشان باشد. پاپ پیشوای دینی کاتولیکهای دنیاست.

کمی از مطلب دور افتادم. همان طور که عرض کردم، مشاهدات بنده بیشتر ناظر به لبنان است که مرکز فعالیت کاتولیکها یعنی پیروان پاپ در خاورمیانه است؛ چه فرقه روم کاتولیک، چه فرقه مارونی، و چه فرقه ارمن کاتولیک، و چه فرقه سریان کاتولیک. چهار فرقه طرف دار و پیرو پاپ در لبنان فعالیت می کنند. بنابراین، بنده مشاهداتی از کار مسیحیان دارم. از طرفی سفری نیز به فرنگ رفته ام. واتیکان را دیده ام؛ در جلسه تاج گذاری پاپ شرکت کرده ام؛ و لذا از تشکیلات و مؤسسات کاتولیکی جهان هم تا حدودی از نزدیک مطلع شده ام. دیگر آن که سفری نیز به آفریقای شمالی و قاهره داشته ام و از مؤسسات اهل تسنن نیز تا حدودی اطلاع پیدا کرده ام. ارتباط زیادی هم به واسطه لبنانهای مقیم آفریقا با آفریقای سیاه دارم. لذا از فعالیت مسلمانان در آفریقا کمی مطلعم. در بعضی از کنگره‌های اسلامی جهان شرکت کرده ام و با مسلمانان دنیا و رهبران دینی آنها هم کمی آشنا هستم. یعنی می خواهم یک تصویر اجمالی و خلاصه‌ای از فعالیتهای مسیحیان و مسلمانان غیرشیعه برای آقایان ترسیم کنم.

فعالتهای تبلیغی مسیحیان

اما مسیحیان: خدا می داند که وقتی متذکر نوع فعالیت مسیحیان می شوم، دلم آتش می گیرد. این مردمی که دینشان دین رهبانیت است، آن هم رهبانیهٔ ابتدعوها (۲۷:۵۷) به قول قرآن، ما کتباها علیهم! (۲۷:۵۷) رهبانیت تارک دنیا! اینها چطور این قدر منظم شده اند؟ در مجله‌ای به نام لایف، که یک شماره‌اش مخصوص تشکیلات کاتولیکی دنیا بود، خواندم که سازمان کاتولیک های دنیا آن قدر منظم است که تمام احزاب دنیا، حتی احزاب سرتی و زیرزمینی روسیه، را پشت سر نهاده است. شما تصور کنید که با حکومت پلیسی که در روسیه است، اگر یک حزب سرتی ضد دولتی بخواهد در آنجا فعالیت کند، چه مقدار باید منظم و دقیق باشد. این مجله می گوید تشکیلات کاتولیکی دنیا از احزاب سرتی دنیا هم منظم تر و مجهز تر است. این مردم تارک دنیا چنین تشکیلاتی دارند. حالا ببینیم که چگونه کار می کنند.

تشکیلات اینها چند رشته فعالیت دارد: یک رشته، رشته کلیساییشان است. به قول خودشان (مسیحیان عرب)، مؤسساتی که رعایت ابرشیه می کنند؛ یعنی منطقه‌ای دارند که اسم مردم را رعیت

می گذارند، و اسم کشیش یا مطران یا پطرک را راعی رعیت، یعنی شبان این گوسفندان. راعی ابرشیه همان راعی منطقه است. این فرقه را «راعیوه» می نامند. یعنی فرقه‌ای که کلیساها را اداره می کند، نماز می گزارد، تشریفات اکلیل و عقد و ازدواج انجام می دهد و مراسم مذهبی را در وفیات، که عربها به آن جناز می گویند، به جای می آورد. بنابراین، کشیشها و اداره کنندگان کلیساها یک دسته اند. دسته دیگر متولیان دیرهایی در مسیحیت هستند که از نظام کلیساها استقلال دارند. این دیرها خود مؤسسات مستقلی هستند که ابتدا منفصل از واتیکان پدید آمدند، اما بالاخره به آن ملحق شدند. این دیرها خود چند دسته‌اند. در درجه اول و از همه آنها مهم‌تر، «ژزوئیت‌ها» یا «یسوعیها» هستند. کتاب المنجد را همه ملاحظه فرموده‌اید که می گوید: «الآباء الیسوعیین». این یسوعیها همان ژزوئیت‌ها هستند. اینها فرقه بزرگی هستند. رئیس یسوعیهای دنیا را پاپ سیاه می نامند. اینها در حقیقت حکام واتیکان هستند. می گویند پاپ سلطنت می کند و نه حکومت؛ یعنی حکومت واقعی به دست ژزوئیتها یا یسوعی هاست! یسوعی ها هستند که اداره امور واتیکان در دنیا را بر عهده دارند.

البته دیرهای دیگری هم هستند: مثل دیر «فرانسیسکن» و دیر «دومنیکن». در لبنان دیری است به نام دیر «عبرین»، و نیز دیری هست که «کسلیک» نامیده می شود. اینها انواع دیرهایی هستند که استقلال دارند. تشکیلات اینها را بعدا عرض می کنم. دیر جدیدی را هم به وجود آورده اند که دیر «کارگری» نام دارد.

وظایف کلیسا

این تشکیلات بسیار مقتدر کلیسا، در اداره امور مذهبی مردم به قدری دقیق است که اگر در دهی از دهات تنها یک خانواده مسیحی حضور داشته باشد، روز یکشنبه کشیش مخصوصی به آنجا می رود تا مراسم اقامه نماز را انجام دهد. در لبنان دهی هست که مرکز شیعیان است و «جبع» نام دارد. یا به قول خود لبنانیها «جباع». همان جایی که «جبعی جبعی» می خوانیم. ده مهمی است. همه ساکنان آن شیعه هستند و منطقه پیرامون آن هم شیعه نشین است. در این ده یک خانواده، تنها یک خانواده مسیحی وجود دارد. نه اینکه بخواهم مبالغه کنم. تنها یک خانواده، شامل پدر و مادر و دو سه تا بچه، مسیحی هستند. این ده کلیسایی دارد. آقای کشیش روزهای یکشنبه می آید، در کلیسا اقامه نماز می کند و باز می گردد. ده دیگری هست به نام «روم»، که نصف جمعیت آن مسیحی است، و نصف دیگر آن شیعه. البته آن نیمه‌ای که مسیحی است،

جمعیت چندانی ندارد. یعنی سکنه آن چند نفری بیشتر نیستند. شاید مجموعاً به هشتاد نفر برسند. این ده یک مدرسه دارد. روزهای یکشنبه کشیشی برای تعلیم امور دینی محصلین به ده روم می آید، درس خود را می دهد، و بازمی گردد. یعنی شما در تمام نقاط دنیا، یک مسیحی که کلیسا از او غافل شده باشد و به او نرسد، و روز یکشنبه امکان نماز را برایش فراهم نکند، اصلاً نمی یابید! حالا شما تمام کاتولیکهای دنیا را تصور بکنید که بالغ بر ۵۰۰ میلیون نفر هستند. اینکه این ۵۰۰ میلیون نفر را اینها چطور باید کنترل بکنند، خدا می داند!

خوب، در مقابل اینها ما هستیم، که در وسط افتاده ایم و شده ایم مثل گوشت قربانی! دهاتی داریم که مسیحیها در آن تبلیغ می کنند؛ دهاتی داریم که سنیها در آن تبلیغ می کنند؛ دهاتی داریم که بهاییها در آن تبلیغ می کنند؛ و همین طور الی آخر!

خوب، این وضع کلیساهای مسیحی است. البته غالباً مدارس هم وجود دارند که تابع کلیساها هستند. اینها نظیر همان ملاهای قدیم ما هستند، که در هر دهی به صورت مدرسه تأسیس شده اند. کشیشها این مدارس را اداره و در آن تدریس می کنند.

سازمان وسیع دیرها

قسمت دوم، که بسیار عجیب است، مسئله دیرهاست. یسوعیها را برای شما مثال می زنم. این یسوعیها اول در اثر کوتاهی هایی که کلیسا طی قرون وسطی نسبت به امور دینی و مذهبی و علمی کرد، شکل گرفتند. «لوتر»ی آمد، پروتستانها آمدند، و از کاتولیکها منفصل شدند. جوانانی بودند که به نام «یسوعی» متشکل شدند و یک سلسله کارهایی شروع کردند. آمدند و دیدند که روحانیت از مردم دور شده، به صورت اشرافی درآمد، به صنف معینی بدل گشته و از مردم فاصله گرفته است. ایشان برای این که با مردم نزدیک شوند، آمدند و مؤسساتی درست کردند که در حقیقت صبغه فرهنگی داشت. دانشگاه تأسیس کردند، مدرسه درست کردند و کشیشهایی تربیت کردند که غیر از کشیش بودن، وکیل عدلیه هم هستند، مهندس، طبیب، معلم، استاد دانشگاه، فیزیک دان و شیمی دان هم هستند و هكذا. تمایز اینها با مردم عادی فقط یک یقه سفید است. و آلا لباسشان عیناً لباس عادی است. کارشان هم اداره و بیمارستانها، دانشگاهها، مدارس حرفه ای، دارالایتامها و درمانگاههاست.

طبیعی هست در نهایت دقت و مهارت، در عین حال کشیش هم هست. اگر برای شما عرض کنم که روبرت کخ، کاشف میکرب سل، کشیش بوده است، تعجب نکنید. اگر عرض بکنم که بسیاری از کاشفین نظریات جدید کشیش بوده‌اند، تعجب نکنید. یکی از اینها همین کشیش بلژیکی «لومتر» است که اصل توسعه عالم را کشف کرد؛ که عالم دائماً گسترده تر می شود. همین نظریه‌ای که با آیه کریمه و السماء بئیناها بأی-لد و إنا لَمَوْسِعُونَ (۴۷:۵۱) منطبق است. یعنی عالم در حال توسعه است. این نظریه‌ای که در قرآن به آن اشاره شده است، توسط یک کشیش بلژیکی به نام لومتر طرح شد. با اینکه کشیش است، اما اطلاعات کیهانی او به قدری زیاد است که نظریاتش مورد اقتباس همه دانشمندان است. یعنی شما در میان طبقه کشیشها می توانید طبیبهای خوب، مخترعهای بنام، فیزیکدانهای خیلی مهم، شیمی دانهای خیلی مهم، وکلای عدلیه معروف، و ریاضی دانان برجسته بیابید. بنده در بیروت دوستی دارم که در سلسله سخنرانیهایی که اخیراً درباره اسلام و مسیحیت در لبنان انجام می شود، شرکت می کرد. نامش «أب فرانسوا دوپریلاتور» است. «أب» یعنی کشیش. این مرد، استاد فیزیک و بزرگترین فیزیکدان در خاورمیانه است. کشیش هم هست. اتفاقاً لباسش هم لباس کشیشی است. مرد بسیار عالمی است و در عین حال کشیش هم هست.

اینها با این اوصاف چکار کردند؟ آمدند و مجاری امور را به دست گرفتند. همان مجاری الاموری که بر اساس اخبار و احادیث ما باید به دست «العلماء بالله» باشد. این مجاری امور را به دست گرفتند. مهندس، طبیب، وکیل عدلیه، ریاضی دان، فیزیکدان و... آن وقت خدا می داند که اینها در مؤسساتشان چه می کنند. تصور نکنید که صریحاً تبلیغ مسیحیت می کنند. هرگز. بلکه با علم، با اخلاق، و با روش مردم‌داری، مردم را جذب می کنند. بنده در طول سال گذشته ۱۴ جلسه با جوانی به نام «شفیق قاسم» اهل «صیدا»، که سنی است، صحبت کرده ام. این جوان در مدرسه یسوعیهای لبنان مشغول درس خواندن بود، و بعد از اینکه درسش تمام شد و تصدیق کلاس دوازدهم را گرفت، مسیحی شد. یعنی صریحاً مسیحی بودن خود را اعلان کرد. پدر و مادرش به وحشت افتادند. به این و آن مراجعه کردند، به این آقا شیخ سنی و به آن یکی، اما هیچ فایده‌ای نداشت. بالاخره پیش ما آمدند و گفتند آقا، این از دین اسلام خارج شده، فکری به حالش بکنید. ما هم ملاقاتها را شروع کردیم. دیدم که واقعا نه تنها مسیحی عادی شده، بلکه در اثر تبلیغات مدرسه یسوعیهای لبنان، مسیحی بسیار متعصب و علاقه مندی هم شده است. ما در آنجا جوانهای معروفی از شیعه داریم که مسیحی شده‌اند. تصور نکنید که مسیحی نمی شوند. ما جوانی داریم از خانواده عسیران،



که از خانواده‌های محترم شیعه در لبنان است. او الآن کشیشی شده است به نام «عقیف عسیران». یک استاد دانشگاه آمریکایی بیروت هم هست به نام «دکتر ماجد فخری»، که او هم مسیحی شده است. چنین نمونه‌هایی وجود دارند. تصور نکنید که مسلمانها از اسلام بیرون نمی روند. خیر. بیرون می روند، خوب هم بیرون می روند.

به هر حال، کشیشانی که عرض کردم، مجموع‌های از خبرگان و متخصصینی هستند که در همه رشته‌ها دستی دارند و اداره امور دانشگاهها را بر عهده دارند. این‌گونه مؤسسات این قدر به کلیسا خدمت کرده‌اند، که عرض کردم رئیسشان را پاپ سیاه می نامند، و در حقیقت اینها قدرت واتیکان را در دست دارند. اینها در دنیا متجاوز از چند هزار دانشگاه دارند. آقا بشنوید. یک مؤسسه دینی مسیحی چند هزار دانشگاه دارد. چند هزار بیمارستان دارند. چند ده هزار مدرسه و درمانگاه و دارالایتام و مدرسه حرفه‌ای و مؤسسات مشاوره‌ای و روضه‌الاطفال و مهد کودک و سالنهای ورزشی و سالنهای سخنرانی و، هزار برابر این، مؤسسات اجتماعی دارند... اینها طبق آماری که خودشان دارند، ۳۰۰ میلیون نفر از مردم دنیا را باسواد کرده‌اند. آقا هرچه باشد، ۳۰۰ میلیون نفر آدم بی سواد که باسواد شده‌اند تحت تأثیر اینها قرار می گیرند. البته همه شان هم مسیحی نشدند، اما بسیاریشان شدند. این مؤسسه تنها یک دیر از دیرهای مسیحیان، به نام «دیر یسوعیها»ست. و هکذا سایر دیرها... اصف الی ذلک دیرهای «فرانسیسکن» و «دومینکن» و «عبرین» و «کسلیک» و هزار جور دیر دیگر، که استقلال داخلی و مالی خود را حفظ کرده‌اند، و در عین حال از ارتباطی هرمی با واتیکان برخوردارند. کار مسیحیها این‌گونه است. آن وقت خدا می داند که چطور دارند در این دنیا رخنه می کنند و همه جا را می گیرند. در خود لبنان دیری هست به نام «عبرین»، دیری کوچک که در میان بیابان قرار دارد و کشیش تربیت می کند. رفته رفته و در اثر فعالیت کشیش‌ها، مدرسه‌هایی تأسیس شده است. تنها دیر عبرین اکنون ۸۲مدرسه دارد. دیر دیگری هست به نام «کسلیک»، که تازگی دانشگاهی هم تأسیس کرده است، و دانشکده‌ای به نام «تشریح»، یعنی قانون‌گذاری، ایجاد نموده است. این دانشکده در شهری به‌نام «جونیه» در نزدیکی بیروت واقع است، و از بنده نیز دعوت کرده است تا تشریح اسلامی را در آن درس بدهم. اینها نوع کار آنهاست. آن وقت می خواهید اثر عملشان چطور باشد؟

برای پیشرفت دین حق باید تلاش کرد

شما تصور می کنید که حق مطلق، خودبه خود و بدون تلاش، پیش می رود؟ این حرف درست نیست آقا! بنده عبارتی از پیغمبر اکرم ص در روز «بدر» برای آقایان می خوانم، ببینید از این حرف چه درمی یابید. پیغمبر ص در این دعا می فرماید که: اللهم ان تهلك هذه العصابة فلن تُعبد بعد. یعنی خدایا، اگر این دسته کشته شوند، کسی دیگر عبادتت را به جا نمی آورد. عجب! معلوم می شود که اگر مردانی، محمدی، فداکارانی و اصحابی برای دین خدا تلاش نکنند، خدا عبادت نخواهد شد! دیگر از عبادت خدا که ما چیزی برحق تر نداریم؟ پس این که دل ببندیم که دین ما حق است، مذهب ما حق است و خودبه خود راه خودش را باز می کند، به نظر بنده درست نیست. خیر. اگر ما تلاش نکنیم، همین دین حق و همین مذهب حق، آن طور که لازم است پیش نمی رود، یا کمتر پیش می رود.

این آقایان، همین دین را، همین روشهای ترک دنیایی و غیرطبیعی و ناهماهنگ با ذات انسانیشان را، با تبلیغات، به شدت در اعماق قلبهای مردم نشانده اند.

چهارده کشیش برای تبلیغ به کشور اوگاندا رفتند. اوگاندا یکی از کشورهای آفریقایی است، که آقایان حتما اسمش را شنیده اند. چهارده کشیش به آنجا رفتند و بومیان آفریقایی آنها را خوردند! شما خیال می کنید که از هدفشان دست کشیدند؟ خیر. چهارده زن تارک دنیا و دختران راهبه را به جای آنها فرستادند و مشغول تبلیغات شدند. آقا منفی بافی هم نباید کرد که بنشینیم بگوییم: «آنها استعمار می کنند». خیلی خوب، اما اگر فداکاری نمی کردند، نمی توانستند بروند. آنها رفتند و تبلیغ کردند. الآن عده مسیحیان اوگاندا نسبت به پنجاه سال پیش صد برابر شده است.

جنوب سودان را ببینید، و ببینید که از سه سال پیش که کشیشها را بیرون کردند، چه حادثی در آنجا پیش آمده است، که بالاخره هم ممکن است خدای نکرده به جدایی جنوب سودان از شمال آن منجر شود. «ماسینیون»، مستشرق بزرگ فرانسوی را، که روح اسلامی دارد، می شناسید، و حتما شنیده اید که در یکی از مجامع پاریس اعلام کرده است که اسلام دینی خدایی است. او کتابی به نام سالنامه دنیای اسلامی در ۱۹۵۴ دارد که به چاپ رسیده است. ماسینیون در این کتاب می نویسد که طی سال ۱۹۵۴ شش میلیون نفر در آفریقای سیاه مسلمان شدند، اما با تبلیغات مسیحیها و تلاشهایی که به عمل آوردند، یک میلیون نفر



از سیاهان نیز مسیحی شدند. البته این طبیعی است. سیاههای بت پرست و سیاههای توتمیست و طرفدار درخت و روباه، بعد از این که مستقل شدند، دیدند که دینشان در عمل پاسخگو نیست. لذا به فکر دینهای آسمانی و جهانی افتادند. یهودیت، که دینی عنصری است و کسی را نمی پذیرد، مگر از راه بهاییها. چون بهاییها دست یهودیها هستند- فراموش نکنید. بنابراین، متوجه شدند که یا به مسیحیت یا به اسلام باید متوسل شوند. آنها دیدند که اسلام دینی است پاک که سابقه استعمار و غارتگری ندارد. از طرفی عقاید اسلامی روشن و واضح است. یک خدا دارد، نه سه تا، و عقایدش پیچیده نیست. پس اولاً دینی است که سابقه استعمار ندارد، ثانیاً پیچیدگی و مشکلی در اعتقادات ندارد، ثالثاً احکام عملی و سهلی دارد. این است که به اسلام روی آوردند. شش میلیون نفر در سال ۱۹۵۴ مسلمان شدند.

خوب. اما بعد چه شد؟ به دلیل نبودن تبلیغ و مبلغ اسلامی، نتیجه این شد که آمدند و آبروی اسلام را بردند. گفتند ببینید این مسلمانها چقدر عقب افتاده اند! ببینید چقدر در کشورهايشان کودتا رخ می دهد! ببینید چقدر کثیف اند! ببینید چقدر سطح علمشان پایین است! ببینید که در تمام این مدت، حتی یک جایزه «نوبل» را هم مسلمانها نبردند. چون مسیحیان تمدن اروپایی را با تمدن مسیحی خلط می کنند. در حالی که تمدن اروپایی هیچ ربطی به مسیحیت ندارد. تا وقتی که کلیسا در اروپا قدرت داشت، این تمدن جدید نبود. تمدن جدید، علی رغم مسیحیت در اروپا به وجود آمد، و اصلاً تمدنی وثنی است نه تمدن مسیحی. (به هر حال، گفتند که تمدن داریم و چنین و چنان... بعد هم به واسطه همین دیرهایی که عرض کردم وارد عمل شدند. بچه مریض آفریقایی را وقتی یک مؤسسه سالم می کند آقا، بی سواد را که باسواد می کند و بعد هم به دانشگاه می فرستد، بی پول را که پول دار می کند، بی تربیت را که تربیت می کند، می دانید چه عاطفه‌ای نسبت به این پدران تربیت کننده در او ایجاد می شود؟

شخصی در سنگال هست که شهادی بر این سخن است. سنگال یک کشور آفریقایی است که ۹۹/۹ درصد مردم آن مسلمان و ۰/۵ درصد آن مسیحی اند. با این حال، رئیس جمهور این کشور مسیحی است که سینگور نام دارد. سینگور یک بچه مسلمان و اتفاقاً یک بچه آخوند است. مسیحیها او را زیر بال و پر گرفتند و به مدرسه فرستادند تا باسواد شد. بعد هم او را به اروپا فرستادند تا استاد عظیم دانشگاه شد. وی الان یکی از فرهنگیان و باسوادهای بزرگ دنیاست که مسیحیان و مسلمانان سنگال در مقابل مقام علمی او تعظیم می کنند، و اخیراً هم رئیس جمهورش کردند. پس بنابراین، مردم را به واسطه سعی در بهبود

وضع دنیایی آنها جذب می کنند.

این هم داستان دیرها. آن داستان کلیساها بود که ملاحظه فرمودید که در هیچ نقطه دنیا یک مسیحی نیست که بدون رهبری دینی باشد و اگر تنها یک خانواده مسیحی در دهی بود، وضع کلیسایش مرتب و وضع کشیشش مرتب است. این هم وضع دیرهایشان، مؤسسات فرهنگی شان، دانشگاه هایشان، بیمارستان هایشان و دیگر سازمانهای عجیب و غریبشان، که واقعا شگفت آور است. اینها یک ذره از کار مسیحی هاست.

دنیای اهل سنت

حالا بیاییم سراغ سُنّیها- زُملاء و برادران دینی خودمان. آنها هم تا حدودی منظم اند. الآن در آفریقای سیاه، در لبنان، و در کشورهای دیگر، مبلغین فراوانی از الأزهر می بینیم. در شهری که من زندگی می کنم، مردی هست به نام شیخ محی الدین حسن، که از الأزهر فارغ التحصیل شده و در آنجا به وظایفش سرگرم است. هم وضع سُنّیهای صور را اداره می کند و هم فلسطینی های پناهنده به آن منطقه را. هم نماز جماعتش را می خواند و هم به خوبی به همه آنان می رسد.

مؤسسات دیگری نیز دارند که با مؤسسات مسیحی مشابه است. مثلا در لبنان مؤسسه‌ای دارند به نام «المقاصد الخیریة الاسلامیه». برادران سنی ما هم شروع کرده اند. الآن متجاوز از ۱۸۰ مدرسه در دهات احداث شده است، مدرسه هایی کوچک، حتی در دهات شیعه نشین! آثار کار آموزشی را هم می دانید چقدر است؟ بنده الآن دهایی در بعضی مناطق می شناسم که، در اثر کار همین مدارس، جوانانشان تقریبا سنی شده اند. برای پدرانشان هم فرقی نمی کند. در تمام نقاط دانشگاهشان مرتب و دارالتبلیغشان فعال است. در بیروت هم مؤسسه‌ای دارند به نام «ازهر». تمام مناطق لبنان کنترل و احصا شده است، و برای تبلیغ و مدرسه نیرو فرستاده می شود. البته ازهر غیر از این که مبلغین حضوری می فرستد، مبلغین غیر حضوری نیز از مصر می آورد، که همان معلمها و فرهنگیها هستند. اینها یک سلسله دوره‌های خاص می بینند و به مناطق می روند.

اما وضع ما

آن داستان مسیحیه‌ها، این هم داستان برادران دینیمان، سُنّیها؛ آن هم به طور اجمال. اما ما! ما شیعیان



مرتضی علی! ما مردمی که اسلام خدا را با طاهرترین مذهبش معتقد و پیرویم! ما و زعمان چگونه است؟ تشکیلاتمان چگونه است؟ من چون در اینجا نشسته ام، که عرض کردم فجر امید است، آزادم که این حرف را بزنم! و الا اگر در غیر اینجا و در غیر این مؤسسه بود، این حرف به نظرم ویرانگر می آمد! یعنی امیدتان را قطع می کرد!

آقا، شما یک نفر را به من معرفی کنید که عده روحانیون را در ایران بداند! شما که افرادتان را نمی شناسید، چطور می خواهید کار کنید؟

چند تا شیعه در دنیا هست؟ بفرمایید!

چند تا روحانی شیعه در دنیا است؟ بفرمایید!

چند تا روحانی در ایران است؟ بفرمایید!

مقدار تحصیلاتشان چقدر است؟ چند تا مسجد در ایران است؟ صلاحیت روحانیونی که در مناطق کار می کنند چقدر است؟ ارتباطشان با هم چگونه است؟ اگر یکیشان مریض و گرفتار شد، به چه وسیله ای می شود به او کمک کرد؟ من خیلی معذرت می خواهم که این مطالب را در حضور آقا (مرحوم آیت الله العظمی شریعتمداری) عرض می کنم!

اصلاً این حرفها چیست؟ آقایان، ما کجا می خواهیم زندگی کنیم؟ در کدام دنیا؟ نتیجه اش هم می دانید چیست؟ این است که نه تنها مسیحیان از ما می برند، نه تنها یهودی ها از ما می برند، نه تنها سنی ها دارند از ما پیش می افتند! ما هم در خواب خوش فرو رفته ایم که «آقا ابد! شیعیان مرتضی علی مگر ممکن است برگردند؟» بله آقا. بنده دیده ام شیعه مسیحی شده! دیده ام شیعه سنی شده! دیده ام شیعه وهابی شده! شما ممکن است دیده باشید، ممکن هم هست ندیده باشید! اینجا با دلی خوش نشسته ایم، به حقانیت خودمان اعتماد داریم، و خیال می کنیم که مطلب تمام شده است. کجا تمام شد آقا! آخر مگر می شود بی تبلیغ و بدون سازمان دهی پیش رفت؟

آقا ما همان قسمت مساجدمان را منظم کنیم. تبلیغاتمان را منظم کنیم. در دعوتمان هماهنگی به وجود بیاوریم. آقا، بنده پای این منبر می روم یک چیز می شنوم، پای آن منبر چیزی دیگر! اصلاً متناقض! اصلاً نامربوط! این منبری یک چیز می گوید، و آن یکی چیزی دیگر! من چطور می توانم با این تبلیغات متناقض ایمانم را بارور کنم و رشد دهم؟ به هیچ وجه ممکن نیست چنین چیزی تحقق یابد!

ما اصلاً خواب هستیم! این کارهایی که حالا می‌خواهیم بکنیم باید ۵۰ سال پیش، بلکه ۱۵۰ سال پیش، شروع می‌کردیم. امیدوارم که به سرعت پیش برویم. چون در خطابِ آقا در روز افتتاح شنیدم که می‌گویند امتیازِ روحانیتِ شیعه این است که وابستگی به جایی ندارد، هر قدر بخواید، می‌تواند تکاپو کند. امیدوارم این حسن ظن بجا باشد. ما آقا و ضعمان خیلی عجیب است! مسیحیها را عرض کردم. کاشکی آنان بودند. حقیرترین و بی‌مایه‌ترین مذاهب دارند فرزندانمان را از دست ما خارج می‌کنند. بنده در اصفهان و در شیراز مشاهده کردم که تبلیغات بهایی‌ها شدیداً نظم و وسعت دارد، با هیئتهای ۹ نفری، سفرهای تشویقی، و این جور بازیها.

باید در مقابل اینها آماده شد. اگر فرزند این دنیا هستیم، دنیایی که والسماء رفعتها و وضع المیزان (۵۵: ۷) دنیایی که همه چیزش منظم است، اگر منظم نباشیم، محکوم به مرگیم و فرزند این دنیا نیستیم. در عصری که همه چیزش به صورت مؤسسه درآمده، باید خودمان را سازمان دهیم و منظم کنیم. بنده در یک ساعت چقدر دیگر می‌توانم بیشتر از این بگویم؟ این از مؤسسات مسیحیها، آن هم شمه‌ای از مؤسسات سنیها. در مقابل اینها آقا، ما باید خودمان را منظم کنیم. واقعا سؤال اول این است که ما اصلاً چه تعداد روحانی داریم؟ کجاها روحانی داریم و کجاها نداریم؟ وضع دینی مناطق چه جور است؟ دهات چه وضعی دارند؟

حالا نگویید این کار را نجف باید بکند، بالا باید بکند، پایین باید بکند. همه مان مسئولیم. همه‌مان باید برای چنین هدفی همکاری کنیم. کار را منظم کنیم! مناطق را تقسیم کنیم. احصاء و آمار دقیقی از دهاتمان، از اوضاع شهرها و مناطقمان، از روحانیونی که در آنجا هستند، از این که چقدر پیش یا عقب رفته اند، تهیه کنیم.

البته ما حالا انتظار نداریم که مؤسساتی شکل بگیرد، مدارسی به وجود بیاید، درمانگاههایی به وجود بیاید، بیمارستانهایی به وجود بیاید، و مدارس حرفه‌ای به وجود بیاید. اگر اینها هم بشود که چه بهتر، امیدوارم که بشود؛ ولی اولین قدم، هماهنگی در دعوت است. و ما هنوز این هماهنگی را در یک شهر و حتی در یک مجلس نداریم. سه تا منبری بالای منبر می‌روند، هر کدام یک جور حرف می‌زنند. یکی از این طرف می‌رود، دیگری خلاف آن می‌رود. اینها کی باید علاج شود آقا؟ چه وقت؟

حالا، اگر چنین سازمان‌دهی ی به وجود آمد، اگر چنین هماهنگی ی درست شد، اگر چنین روش صحیحی اتخاذ شد، آن وقت کار ما خیلی خوب پیش خواهد رفت. برای این که یک کمی هم در آخر سختم،

با حلواى پسین و ملح اول، به قول نظامی، دهانتان را شیرین کرده باشم، عرض می‌کنم که اگر به طور منظم و سازمان یافته کار کنیم، خیلی زودتر و بهتر می‌توانیم جلو برویم...

دین ما دین زندگی است

در آن ولایتی که ما هستیم گفته می‌شود که بهترین شیوه دعوت الی الله، یعنی دعوت مردم به سوی خدا، سبکی است که ما داریم. از بنده دعوت کردند در مؤسسه‌ای در لبنان به نام «دیرالمخلص» سخنرانی کنم. دو تا مؤسسه در کنار هم هست: یکی متعلق به راهبان است و دیگری متعلق به راهبات. این طرف کشیش می‌پروراندند و حوزه علمیه آنهاست، آن طرف هم دختران تارک دنیا می‌پروراندند. در این مؤسسه از بنده دعوت کردند که صحبت بکنم. در راه، که از صور به سوی دیرالمخلص می‌رفتم، معاون مطران دیر هم سفر بنده بود. در راه به بنده گفت که این جوانها دنیا را ترک نموده و خودشان را از لذات دنیا محروم کرده‌اند. دنیا هم امروز خیلی فریبنده شده است. این است که اگر بتوانی اینها را در این جهاد و فداکاریشان تشویق و تقدیر کنی، کار خوبی است. گفتم خیلی خوب.

بنده ساعتی در این مجلس صحبت کردم. خدا شاهد است این را که عرض می‌کنم نه برای خودنمایی است، بلکه برای این است که آقایان را دلخوش بکنم، که روش تبلیغاتی و حقایق علمی‌ای که ما داریم، بسیار بسیار جلوتر، عمیق‌تر و مؤثرتر از حقایق علمیی است که دیگران دارند. در این صحبتی که کردم، بعد از مدتی، رئیس دیر به مدیر کل تبلیغات لبنان، که او هم مسیحی است، گفته بود: آن روحانیتی که سید موسی ظرف یک ساعت در محیط دیر ما پراکند، بیش از روحانیتی بود که در مدت شش سال ما به اینها داده ایم!

امیدوارم که حمل بر خودنمایی نفرماید. این یک حقیقت است که مربوط به بنده نیست. مربوط به آن دین مطهری است که می‌گوید: اگر زراعت بکنی عبادت و سجود خداست؛ اگر با زنت حسن معامله بکنی عبادت و سجود است؛ اگر در بازار تجارت بکنی عبادت و سجود است؛ آن دینی که می‌خواهد همیشه در همه جا و همه وضع انسان به یاد خدا باشد و هیچ چیز را با ذکر خدا و یاد او منافی نمی‌داند؛ آخر در مقابل این دین، مسیحیها هستند، که اصلا عبادت را جز در کلیسا و جز در شرایطی خاص ممکن نمی‌دانند. یک کشیش نوظهوری هست به نام «فیلااردو شارمان» که او هم از علمای بزرگ است. این کشیش



آمد و عنوان نمود که: عبادت تنها این نیست که در شب عید کریسمس و ولادت مسیح آن خمیر مخصوص را با آن آب مخصوص مخلوط کنید و بخورید؛ عبادت تنها این نیست. گفته است که: شما حتی اگر سنگی را بردارید و جاده‌ای را صاف کنید، این عبادت است. وقتی وی این حرف را زد، کتابهایش تحریم گردید و تا مدت‌ها خوانده نشد. رنگ کفر حالا تازه آهسته آهسته دارد از روی فیلاردو شارمان کشیش زدوده می‌شود. این در حالی است که هزار و سیصد سال پیش پیغمبر ماص به ابوذر می‌گوید: حتی در خواب و خوراک قصد قربت کن. دین ما اصلاً برای زندگی است. دین ما در کارخانه، در مدرسه، در بیمارستان، در زمین کشاورزی، در بازار و در همه جا، همراه ماست. این دین است که می‌تواند زندگی کند. حتی عبادات ما چنین سمت و سویی دارند. سخنی را نقل می‌کنم که متعلق به بنده نیست، بلکه مال شخصی اتریشی به نام «محمد اسد» است که سی‌چهل سال پیش مسلمان شده و فعلاً در شهر طنجه در کشور مغرب ساکن است. بسیار مرد خوبی است و حرف‌های خیلی خوب دارد. او می‌گوید: در عبادت‌های اسلامی، از قبیل نماز و حج، سعی شده است تا هر دو جنبه دنیا و آخرت، و جسم و روح، با هم توأم شوند. وی مثلاً می‌گوید که ممکن بود در مورد نماز به ما بگویند: همین‌طور تکیه دهید و توجه قلبیتان به خدا باشد. اما نگفته‌اند. به جای آن، در حالی که قلبت پیش خداست، رکوع می‌کنی، سجود می‌کنی، تکبیر می‌گویی، ذکر می‌گویی، یعنی هم بدنت کار می‌کند و هم قلب و روح کار می‌کنند. قلبت متوجه خداست، اما هم‌زمان با آن، اعمالی از تو صادر می‌شود، تا عادت کنی که حتی در حین عمل خارجی هم متوجه خدا باشی، تا بتوانی در بازار هم که هستی متوجه خدا باشی، تا بتوانی در حین کشاورزی هم متوجه خدا باشی. مقصود آن است که دین ما دین زندگی است؛ دین ما دین سلامتی و صلح و صفاست. اگر بتوانیم، از نظر شکل و از نظر سازمان‌دهی، وضع خودمان را مرتب کنیم، هزارها هزار امید است.

امیدوارم به برکت حقانیت این دین، و صفا و خلوص قلوب این برادران عزیز، که با این روح پاک و مطهر از همه چیز این دنیا گذشته‌اند، بتوانیم این حقیقت را با شکلی منظم و موزون به دنیا عرضه بداریم تا، در ظرف مدتی کوتاه، عقب ماندگی چهارصد پانصد ساله را جبران کنیم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



گفتارهایی از دکتر علی شریعتی

شیعه یک حزب تمام (قسمت یکم)

... [یکی] به نام اسلام می‌گوید:

مرحله‌ی اول: عارف‌شدن به حقایق دین، پس از طی آن، مرحله‌ی دوم: کامل‌شدن در تزکیه و تقوا، اصلاح خود، پس از طی آن، مرحله‌ی سوم: اصلاح دیگران و مسئولیت بد و خوب اجتماع! در صورتی که اسلام خود می‌پرسد: چند سال داری؟ پاسخ می‌دهی: نه سال، پانزده سال! می‌گوید: به بلوغ رسیده‌ای - بلوغ عقلی و جسمی - پس به سن تکلیف رسیده‌ای، یعنی انسان مکلفی! می‌پرسی: چه تکلیف‌هایی؟ کدام مسئولیت‌ها از اکنون بر دوشم بار است؟

برایت می‌شمارد: انتخاب دین و پذیرش آگاهانه‌ی آن، نه دیگر به تقلید پدر و مادر و بزرگ‌تره‌ایت، که به تعقل خودت، فهم خودت، درک پایه‌های اعتقادی مذهب از راه خودآگاهی، استدلال و انتخاب، و عمل به شاخه‌های عملی مذهب، احکام، واجبات: نماز، روزه، جهاد، زکات، حج، امر به معروف، نهی از منکر! - آیا این وظیفه‌های واجب، مسئولیت‌های حتمی عملی، مرحله به مرحله است؟ یکی پس از دیگری؟ - هرگز! همه با هم، در یک حال، و همه فریضه، مسئولیت ناگزیر هر مسلمانی، از نخستین روز تکلیف، از نخستین روز بلوغ هر دختر و هر پسر!

عجبا! اختلاف دو اسلام را ببین! او، امر به معروف و نهی از منکر - مسئولیت اجتماعی - را به پس از طی دو مرحله‌ی علم و تقوا در فرد موكول می‌کند، دو مرحله‌ای که برای رسیدن به نهایت هر کدام، عمر نوح هم کافی نیست. و این، مسئولیت اجتماعی امر و نهی را، بر دوش‌های ظریف یک دختر بچه، یک پسر بچه می‌نهد، درست از همان لحظه که او را به نماز و روزه دعوت می‌کند! نماز و روزه همزمان با مسئولیت امر و نهی در برابر معروف و منکر اجتماع، نیز جهاد!

و امروز نیز مردان بزرگی که آگاهی بر واقعیت انسانی و اجتماعی را نه در کتابخانه‌ها و دانشکده‌ها و کنفرانس‌های علمی و مصاحبه‌های نظری، بلکه از عمل اجتماعی و مبارزه و درگیری و مسئولیت کسب

کرده‌اند، این حقیقت بزرگ را - که اسلام بر آن اساس، عقاید و احکام خویش را استوار کرده است - تجربه نموده‌اند و برخلاف منطقیون نظری که معتقدند: «بدیهی است که اول باید فکر کرد، بعد عمل؛ اول باید کار فکری کرد، بعد کار عملی»، به این واقعیت عینی پی برده‌اند که فکر و عمل دو مرحله‌ی پشت سر هم، و مقدم و مؤخر نیست. میان این دو، رابطه‌ی علیت یک‌جانبه برقرار نیست. بلکه میان این دو رابطه‌ی علیت متقابل و دوجانبه‌ای وجود دارد که به طور مداوم در تأثیر و تأثر از یکدیگرند و چنانچه یکی از برجسته‌ترین متفکران اجتماعی قرن ما بیان کرده است: «میان عقیده و عمل، یک رابطه‌ی دیالکتیکی وجود دارد»^۱.

اما اسلام، از میان کلمات غربی یا شرقی که هر کدام بر حسب تلقی ویژه‌ای که از یک گروه بشری داشته‌اند وجه مشترکی را ملاک تسمیه انتخاب کرده‌اند یعنی شعب، قوم، طایفه، ناسیون، سوسیته، طبقه، سیته، ملت، و... واژه‌ی امت را برای اطلاق به جامعه‌ی خاص خود انتخاب کرده است؛ بی‌آن‌که آن را اختراع کرده باشد.

امت از ریشه‌ی «ام» است، از نظر لغوی به معنای راه، عزیمت، آهنگ رفتن، سفر، هجرت، حرکت به پیش، ... و به خصوص «راه مستقیم آشکار و استوار» است. بنابراین، امت عبارت است از مجموعه‌ی افراد انسانی‌ای که دور هم با اختیار خود جمع آمده‌اند تا راه واحد، مستقیم، آشکار و استواری را به طور دسته‌جمعی بپیمایند؛ به سوی جهت یا هدف مشترکی. (و این‌ها همه در معنی عزیمت نهفته است.)

به عبارت دیگر، امت عبارت از جامعه‌ای است از افراد همفکر و همراه و همگام و هم‌هدف و مسئول که در حال حرکت به سوی مقصد واحد، مستقیم، آشکار، استوار و مشترک‌اند.^۲

امت، یک جامعه‌ی در حال حرکت است، جامعه‌ای نه در مکان، که در راه، عازم یک هدف، دارای یک جهت. این است معنی امت و از این جاست ضرورت امامت... در امت، که فلسفه‌ی ذاتی و لاینفک وجودی‌اش، «حرکت دسته‌جمعی مدام»، در «راه مستقیمی، به سوی هدف مشترکی» است، راهنما و رهبر - امام - ضرورت قطعی دارد تا کاروان، کار اصلی‌اش که رفتن است درست و مطمئن انجام دهد، و انسان که کار اصلی‌اش، فلسفه‌ی وجودی‌اش، در این‌جا شدن است نه بودن، الگو داشته باشد، چه، شدن نیز یک حرکت است، حرکت در ذات، در ماهیت، و حرکت به کدام سو؟ یعنی چه شدن؟ چگونه شدن؟ نمونه می‌خواهد، و

۱- همان. ص. ۳۴ و ۳۵

۲- همان. ص. ۴۵

می کند. یعنی قبله ۱۸۰ درجه می چرخد! قرآن پیش بینی می کند که به خاطر این دگرگونی اعتراض ها شروع خواهد شد.

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ، مَا وَلِيَهُمْ عَنِ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا...؟» (بقره: ۱۴۲)
 (بی شعورها خواهند گفت: چه عاملی آن ها را از قبله ای که بر آن بودند برگرداند؟)

و دیدیم که گفتند. مخصوصاً یهودی ها. زیرا بیت المقدس قبله ی مشترک آن ها و مسلمانان بود و از این رو برگشت این امت به سوی کعبه صدمه ی بزرگی به آن ها محسوب می شد. چون این تغییر متضمن این نکته بود که «... لابد این قبله، دیگر اصلتی ندارد و جهت گیری خدایی خود را از دست داده است و گرنه چه دلیلی داشت که این گونه تغییر کند؟...» مردم بی خرد گفتند که: «آخر این چگونه جهت گیری خدایی است که به سادگی عوض می شود؟ آخر؟...؟» ولی قرآن، در برابر این پیش بینی، خود پاسخی هم می دهد که برای اهل قالب و ظاهر، خیلی دندان شکن است. چه، می خواهد بفهماند که برای حفظ محتوا، قالب را می توان شکست و دگرگون کرد! در این جا قرآن عملاً قالب را می شکند و حتی مظهر جهت گیری خدایی - قبله - را تغییر می دهد تا روح و محتوا را که دارد قربانی می شود نجات دهد و در پاسخ به اعتراض بی خردان به این قالب شکنی چنین می گوید:

«... قل لله المشرق والمغرب، يهدى من يشاء الى صراط مستقيم» (بقره: ۱۴۲)

چراکه خداوند نه در شمال است نه در جنوب، نه در بیت المقدس است نه در کعبه، بلکه در جهان، همه جا است - در جامعه، هر جایی که مردم هستند - و این ها ملاک هایی است برای جهت گیری معنوی...! و گرنه:

«ليس البر أن تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب» (بقره: ۱۷۷) کار نیک این نیست که روی تان را به طرف مشرق یا مغرب بگردانید. (قبله ی اساسی در شمال یا جنوب، مشرق یا مغرب نیست.)
 «ولكن البر من آمن بالله، واليوم الآخره والملائكة والكتاب النبیین و...» (بقره: ۱۴۳) بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز آخر و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان دارد.
 «وكذلك جعلناكم امةً وسطاً...» (بقره: ۱۴۳) و این چنین شما را امت میانه - نمونه - قرار دادیم؛ نه به این سوگرا و نه به آن سوگرا.

و از این جا دقت کنید که مهم ترین رسالت امتی که ما باشیم مطرح می شود و حزب، دارد شکل می گیرد:

«لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا» تا پیش روی مردم جهان، نمونه باشد و

پیامبر پیش روی شما، نمونه باشد!

به عبارتی روشن‌تر، رسالت و هدف مهم‌تر «امت برتر اسلام» این است که برای تمام جهانیان، الگو، سرمشق و نمونه باشد؛ آن‌چنان که رسول خدا برای او سرمشق است... و در این جاست که می‌بینیم امت، به حزب کامل و تمام نزدیک‌تر است تا به یک جامعه‌ی ایده‌آل. چراکه رسالتش تنها تعالی و کمال خود نیست، بلکه علاوه بر آن، رسالت و مسئولیت جهانی و جاودانه دارد. رسالتی در ورای حصارهای وجودی خویش. به زبانی دیگر تنها رسالت امت این چنین نیست که بر اساس ایدئولوژی و امامت خاص خود رو به سوی سرمنزول کمال بتازد و در اندیشه و عمل رستگاری خویش باشد، حتی رستگاری الهی. بی‌آن‌که به سرنوشت و راه و رستگاری جامعه‌های دیگر اعتنایی نداشته باشد. بلکه از آن‌جا که امت وسط است، مسئول سرنوشت دیگران نیز هست، چه میان دو صفت شهید بودن و وسط بودن - که با هم متناسب‌اند - و مسئولیت جهانی‌داشتن، رابطه‌ای منطقی و سازگار وجود دارد. شهید به معنای شاهد؛ کسی که همه‌ی چشم‌ها به او است...

طبیعی است که چنین کسی باید در وسط جا داشته باشد نه متمایل به شرق و نه متمایل به غرب، شمال یا جنوب، بی‌طرف، تا بتواند در هر طرف باشد، تا فاصله‌اش با همه‌ی گروه‌های متضاد و پراکنده در چپ و راست و پیوسته به این بلوک یا آن بلوک، اسیر در این نظام یا نظام ضدش و غرق شده در دنیاگرایی مطلق، یا آخرت‌گرایی مطلق. در یک شعاع ثابت و از همه سو یک اندازه، باشد! و چنین امتی که از نظر انسانی نمونه است و مجسمه‌ی عالی و مظهر و سمبل تکامل انسانی و اجتماعی جامعه‌ی بشری، و از نظر مکانی در قالبی خاص خود را اسیر نکرده و در حصار انزوای جانی و بی‌طرفی منفی و گوشه‌گیری از صحنه درگیری بشری و انشعاب از پیکره‌ی کلی بشریت و جداکردن سرنوشت خود، از سرنوشت دیگر توده‌های رنج‌دیده و قربانی ستم و در تلاش رهایی، در زمین نخزیده و به پیروزی خود بسنده نکرده و دور از انقلاب‌های جهانی برای عدالت و نجات مردم به خودسازی و پیشرفت و «رسیدن به هدف‌های تعیین‌شده در برنامه‌های داخلی» مشغول نشده و از معرکه‌ی حق و باطل زمان کنار نرفته، بلکه در وسط میدان کشاکش‌ها و در میانه‌ی صحنه‌ی انقلاب جهانی و در قلب مردم ستم‌دیده و راهجوی نجات‌ایستاده است و رسالت نجات و رهبری و آگاهی مردم را متعهد است...

و نباید فراموش کرد که در امت اسلامی تنها یک نظام اداری، گروه رسمی و یک عده افراد تعیین شده‌ی استخدام شده و یا یک گروه سنی معین، سپاه رزمنده‌ی جهاد و دفاع را تشکیل نمی‌دهند، در این امت، هر فردی، در هر سنی و در هر گروه اجتماعی‌ای، یک مبارز است... در این جامعه هر فردی، تا به سن بلوغ رسید، مکلف است، نماز به همان گونه در همان سن و سال تکلیف است که جهاد! و بنابراین در این امت، هر انسانی، تا به سن تکلیف رسید مسئول می‌شود، نه تنها مسئول رستگاری خودش که مسئول رستگاری امتش، و چه می‌گوییم؟ مسئول رستگاری بشریت!..

شیعه یک حزب تمام (قسمت سوم)

«باید از میان شما امتی باشند، که به خیر دعوت می‌کنند و به معروف امر، و از منکر نهی می‌نمایند و اینان، آری اینان رستگاران‌اند.» (آل عمران: ۱۰۴) در این جا سخن از امت به معنی یک جامعه‌ی اسلامی نیست. ممکن است چنین جامعه‌ای تشکیل شده باشد و یا حتی تشکیل نشده باشد و چون امروز، امت اسلامی نداشته باشیم، بلکه جامعه‌های مسلمانان داشته باشیم و سرزمین‌های مسلمان نشین. و در هر حال در هر نظامی و هر جامعه‌ای، مسلمانان - به عنوان یک وظیفه‌ی جمعی، به اصطلاح و جوب کفایی - باید از میان خود، یک گروه تشکیل دهند، یک گروه ویژه‌ی مسئول.

اما مگر نه هر مسلمانی مسئول است؟ چرا؛ ولی این گروه، مرکب از مسلمانانی است که مسئولیت اجتماعی را نه چون وظیفه‌ای در کنار زندگی خویش، بلکه به عنوان فلسفه‌ی زندگی خویش انتخاب کرده‌اند. گروهی از روشن فکران که هستی و حیات خویش را نثار ایمان و رسالت کنند. هم چون اصحاب صُفّه در عصر پیغمبر، که خانه و زندگی را سراغ نکردند و صُفّه نشین مسجد شدند - خانه‌ی خدا و مردم، پایگاه عقیده و مسئولیت - تا زندگی فردی، لحظه‌ای از عمر و ذره‌ای از نیروی شان را از جهاد در راه خدا برای مردم به خود نگیرد و به هدر نبرد. گروهی خودباخته‌ی ایمان و مسئولیت، ناآرام و پیکار جو، که بار سنگین دگرگونی جهان و دعوت به نیکی، امر به زیبایی‌ها و طرد و نهی از زشتی‌ها را بر دوش دارد و همواره عازم انجام چنین رسالت و مسئولیت سنگینی است.

«این چنین گروهی است که رستگاران‌اند»؛ نه آدم‌های خودخواه شکم‌پرستِ محافظه‌کارِ بی‌خیال

عاقبت طلبی که در راه هر چه در بیرون دیوار خانه‌شان می‌گذرد بسته‌اند و پا در گلیم خویش کشیده و سر در آخور خویش فرو کرده و شب و روز در انتظار گشوده‌شدن در خلوتی هستند که دور از جمعیت و مردم، دستی از غیب برون آید و فقط دست آن‌ها را بگیرد!

«ولتکن منکم امةٌ یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون» (آل عمران: ۱۰۴) مسئولیت چنین امتی، صرف مسئولیت اجتماعی نیست تا - مانند ناسیونالیست‌ها - [تنها] در برابر جامعه‌ی خود احساس مسئولیت کنند. مسئولیت طبقاتی تنها نیست تا افراد آن - مانند سوسیالیست‌ها (ولو جهان‌بینی بسیار گسترده و رسالت وسیع طبقه‌ی جهانی کارگر هم داشته باشند) - تنها در برابر طبقه‌ی خود مسئول باشند. بلکه مسئولیتی است فوق اجتماعی؛ مسئولیت جهانی و جاودانه؛ مسئول است برای این‌که مبارزه کند، مبارزه در راه دعوت به خیر، در راه امر به معروف و در راه نهی از منکر.

متأسفانه زیباترین، عمیق‌ترین، سنگین‌ترین، باارزش‌ترین و انسانی‌ترین کلمات و اصطلاحات و شعارهای قرآن را بدترین، سطحی‌ترین، بی‌ارج‌ترین، پست‌ترین و گاه ضدانسانی‌ترین افراد و در مبتذل‌ترین موارد به قدری استعمال و مستعمل کرده‌اند و به قدری آلوده کرده‌اند که به سختی می‌توان زیبایی، عمق، سنگینی و ارج‌مندی و غنای آن‌ها را به خودشان بازگرداند. برخی را اساساً برعکس معنی کرده‌اند، برخی را معنی انحرافی داده‌اند، برخی را از معنی انداخته‌اند و برخی را از درجه‌ی معنی‌دادن پایین آورده‌اند و حقیر کرده‌اند. از جمله همین کلمات «امر به معروف» و «نهی از منکر». در صورتی که اصیل‌ترین شعارهایی که آگاهی و حرکت و نجات و آزادی و تکامل ما مسلمانان و همه‌ی بشریت در گرو آن‌هاست همین شعارهای زیبای امر به معروف و نهی از منکر است.

و این است که علی(ع) بزرگ می‌گوید: «امر به معروف و نهی از منکر در برابر تمامی عبادات، هم‌چون دریایی بزرگ است در قبال نَمی که از بخارِ نفسی پدید می‌آید!»

زبانی که اسلام برای مسئولیت اجتماعی پیروان خویش انتخاب کرده است، زبان مذهبی است که باید در همه‌ی ادوار تاریخی و در همه‌ی نظام‌های اجتماعی و در همه‌ی درگیری‌ها و تضادهای بی‌شماری که مردم را رنج می‌دهد، زنده باشد و در نقش رهبری. این است که دو کلمه‌ی عام و پرطرفیت معروف و منکر را برگزیده است و یافتن موارد و مصادیق هر یک را به اجتهاد و فهم مردم هر عصری و هر نظامی و

به طرح زشتی‌ها و زیبایی‌های هر زمانی و زمینی برای مردم وا گذاشته است.

... اگر امروز مفهوم معروف یا منکر را فقط در فلان جور لباس پوشیدن یا فلان اندازه ریش داشتن متحجر کردیم، پس از اصلاح لباس و وضع ریش مردم، دیگر موضوعی برای امر به معروف و نهی از منکر نمانده است. در صورتی که یک روز استعمار - چه نو و چه کهنه‌اش - مصداق منکر است، روز دیگر که این پدیده از میان رفت - مثلاً - استثمار طبقاتی، مصداق منکر خواهد بود و روزی هم که استثمار طبقاتی از بین رفت آن‌گاه - مثلاً - فسادهای اخلاقی جانشین آن خواهد شد و یا شخصیت‌پرستی و یا خودخواهی ملی و یا برتری‌جویی‌های قدرت‌طلبانه و یا خیانت به مبانی اصلی و بدعت یا تجدیدنظرطلبی‌های انحرافی...! بزرگ‌ترین منکرها همین است که ما دایره‌ی امر به معروف و نهی از منکر را در چارچوب مسایل فرعی و فردی محصور کنیم و به پدیده‌های ثابتی منحصر!

کتاب مدیریت و رهبری در تشکلهای اسلامی

ضرورت فعالیت اجتماعی برای مسلمانان^۲

هدف ما از فعالیت گروهی در تشکلهای اسلامی مسلمان کردن افراد نیست. زیرا فرض بر این است که اعضا پایبند به اسلام‌اند، به آن عمل می‌کنند و بیش‌ترین کوشش خود را برای اجرای دستورهای آن به کار می‌گیرند. بلکه هدف چیز دیگری است و با نگاهی به قرآن کریم آن را در خواهیم یافت. روند تاریخی پیدایش انسان بر روی این زمین چنان که قرآن می‌فرماید اهداف این پیدایش را به روشنی بیان می‌کند:

در مرحله‌ی اول انسان جانشین خدا در زمین قلمداد می‌شود.

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آن که ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (بقره: ۳۰)

توجه خاص فرشتگان در پرسش خویش از فساد و گسترش بدی‌ها و ریخته‌شدن خون‌ها دارای اهمیت

۱- منبع: شریعتی، علی. «شیعه». تهران: الهام، صص ۶۳-۷۹.

۲- دکتر هشام الطالب - ترجمه: سیدعلی محمد رفیعی

است. همه‌ی این‌ها اعمالی خلاف اصلاح است و اصلاح باید در بنای تمدن انسانی و آبادانی این سیاره به تحقق بپیوندد.

مرحله‌ی دوم در مورد راه شناخت است. نخستین کاری که خداوند پس از آفرینش آدم درباره‌ی او روا داشت این بود که همه‌ی نام‌ها و معارف را که شرط اساسی و ماهوی بکارگیری نیروی عقل است به انسان آموخت. چراکه بدون آن، نه آدمیان و نه فرشتگان نمی‌توانند نسبت به چیزی شناخت پیدا کنند. و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت. سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید. گفتند منزه‌ی تو! ما را جز آن چه [خود] به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست. تویی دانای حکیم (بقره: ۳۱ و ۳۲)

در مرحله‌ی سوم، انسان مورد آزمون قرار می‌گیرد. آدم و حوا نتوانستند از امتحانی که در بهشت برایشان پیش آمد سربلند بیرون آیند. بنابراین پیروی افراد از هدایت یا گمراهی امتحانی برای آن‌ها است. البته شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را بازشناسانیم و گزارش‌های [مربوط به] شما را رسیدگی کنیم. (محمد: ۳۱)

و در مرحله‌ی بعد مسأله‌ی هدایت بشر پیش می‌آید: چگونه خود را برای موفقیت در آزمون زندگی آماده سازیم؟ اگر تنها شناخت برای این موفقیت کافی بود کتاب‌های آسمانی باید توانسته باشند به تنهایی بشر را هدایت کنند. این‌جا به نمونه‌های عملی نیاز است که شیوه‌ی هدایت را به انسان‌ها نشان دهند. انبیای الهی این نمونه‌ها را در سیره‌ی انبیا می‌توان چگونگی تطبیق مفاهیم و ارزش‌ها با واقعیت‌ها را آموخت.

قرآن مجید رسالت انبیاء از سوی خداوند را روشن و آشکار بیان می‌کند: پس یاد آور و پند ده که تو تنها، یادآور و پنددهنده‌ای. بر سر آنان گماشته و چیره نیستی. (غاشیه:

۲۲ و ۲۱)

انبیا مسئولیت مهم ریاست و سرپرستی امت را از طریق هشدار آگاهی‌بخش، تبیین عقلانی مسایل، ابلاغ پیام الهی با روش حکمت و موعظه‌ی حسنه، و مباحثه و مناظره با بهترین شیوه‌ها به عهده دارند. آن‌ها حق را یادآور می‌شوند و از روش اجبار برای پذیرش پیام خویش از سوی مردم بهره نمی‌گیرند. آن‌ها حتی توان این را ندارند که مردم را هدایت کنند. چه، هدایت تنها از آن خداست.



تو نمی‌توانی هر که را دوست داری به راه آوری، اما خدا هر که را خواهد به راه می‌آورد و او رهیافتگان را بهتر می‌شناسد. (قصص: ۵۶)

با توجه به این سیر تاریخی وظیفه‌ی ما این‌گونه تعریف می‌شود:

بگو: این راه من است که با بینایی به سوی خدا می‌خوانم، من و هر که از من پیروی کند. و خداوند پاک است و من از مشرکان نیستم. (یوسف: ۱۰۸)

پیامبر خدا راه و روش خویش را اینچنین بیان می‌کند: دعوت به سوی خدا با آگاهی و بصیرت. هر کس نیز که پیرو راستین پیامبر باشد و بتواند با بصیرت و آگاهی، دیگران را به سوی خدا فراخواند او نیز چنین وظیفه‌ای برعهده دارد. بنابراین درست این است که فعالیت فرهنگی ما در بلندمدت در راستای تربیت افراد برای رسیدن به این مرحله‌ی بصیرت و آگاهی باشد. هدف هر فرد در زندگی نیز رسیدن به این حالت است که در زبان انبیا به صراط مستقیم یا راه راست تعبیر شده است. از آن‌جا که حضرت محمد(ص) خاتم فرستادگان خداست، بنابراین رسالت آگاهی و آگاهی‌بخشی و دعوت آگاهانه و بینش‌مند به سوی خدا به عهده‌ی ما پیروان اوست.

و کیست نیکوگفتارتر از آن که به سوی خدا می‌خواند و کار نیک و شایسته می‌کند و می‌گوید: من از آن‌انم که تسلیم خداوندند. (فصلت: ۳۳)

بر این اساس وظیفه‌ی یک مسلمان متعهد و کارآموز عبارت است از:

دعوت به راه خدا

عمل

کار و فعالیت به بهترین نحو

اعلام انتساب به جامعه‌ی اسلام

شرط اخیر مانع این می‌شود که مسلمان متعهد، فردی کناره‌گیر شود و خود را برتر از دیگران ببیند. بلکه به عکس باید بکوشد تا تغییرات اجتماعی ایجاد کند و خود در آن سهیم باشد. بنابراین هدف همه‌ی برنامه‌های کارآموزی نیروی انسانی و تزکیه‌ی نفس در واقع تربیت انسانی فعال است که بتواند در ایجاد تحولات اجتماعی نقش داشته باشد.

آدمی را فرشتگانی در پیش رو و پشت سر است که او را به فرمان خدا نگاه می‌دارند، خداوند آن‌چه را

گروههایی که فعالیت آنها منحصر به اعضای گروه است به اهداف نهایی خود نمی‌رسند، از واقعیت خویش به دور می‌افتند، تنها خدمتگزار خویش می‌شوند و در نتیجه فلسفه‌ی وجودی خود را از دست می‌دهند. از این روست که باید کلیه‌ی برنامه‌های عضوگیری و سازماندهی و آموزش اعضا در جهت شایسته‌ترین خدمات به امت اسلامی برنامه‌ریزی شود. ایجاد مؤسسه‌ای با هدف خدمت به خود مؤسسه همانند ساختن خانه‌ای تنها به منظور اقامت معمار است. میدان فعالیت یک مسلمان متعهد، محیط و جمعیتی است که در آن به سر می‌برد. او در برابر خداوند مسئول است و همانند دیگر اعمال خویش باید پاسخگوی کردار خود در این میدان باشد.^۱

سطوح آگاهی در تشکل اسلامی

آگاهی فرد در تشکل تا کجاست؟ چه میزان اهمیت دارد؟ و چه سطوحی دارد؟

برای هر کارآموز وابسته به حرکت اسلامی در تشکل‌های اسلامی، ضروری است که دانشی روشن و هم‌زمان به چهار سطح آگاهی داشته باشد. سطح نخست مربوط به عالم غیب (جهان ناپیدا) و سطوح دیگر مربوط به عالم شهادت (عالم پیدا) هستند. آگاهی در سه زمینه‌ی اول میان همه‌ی مسلمانان مشترک است و اموری است ثابت که با تغییر مکان جغرافیایی تغییر نمی‌یابد. و آگاهی در زمینه‌ی پایانی محدود و خاص است و با اختلاف سرزمین‌ها و افراد تغییر می‌یابد.

سطح اول: ایمان به ناپیدا (غیب)

قرآن و سنت، شناختی روشن از غیب به دست می‌دهند. آن‌چه غیب است و به آن باید ایمان داشت از خداوند (که غیب مطلق است) و فرشتگان (که برای اغلب مردم دیدنی نیستند) و کتاب‌های آسمانی و پیامبران (که برای غیر معاصران آن‌ها نادیدنی‌اند) و روز قیامت (که امروز برای ما نادیدنی است و مربوط به آینده است) و سرنوشت نیک یا بد افراد (که دانش آن مخصوص بندگان ویژه‌ی خداوند یا روشن‌بینان است). ایمان به غیب، عقل ناقص بشری را از غوطه‌خوردن در مسایلی فراتر از ادراک بشر که در عمل نیز فایده‌ای نمی‌بخشند باز می‌دارد. ایمان به غیب وابسته به زمان و مکان نیست.

سطح دوم: شناخت هستی

مسلمان متعهد و دعوت‌کننده به اسلام باید زمان و مکان را مخلوق خداوند بداند و عقیده داشته باشد

۱- منبع: الطالب، هشام (۱۳۸۱)، «مدیریت و رهبری در تشکل‌های اسلامی»، ترجمه‌ی سیدعلی محمد رفیعی، تهران: قطره

که هستی آفریده‌ی خداست و رام و تسخیرشده است تا انسان‌ها از آن بهره برند.

آیا ندیده‌ای که کشتی‌ها به نعمت خدا در دریا روان می‌گردند تا برخی از نشانه‌های خود را به شما بنمایاند قطعا در این برای هر شکیبای سپاس‌گزاری نشانه‌هاست. (لقمان: ۳۱)

... آگاهی درباره‌ی زمان و مکان و اهمیت وقت و عمر برای انسان و لزوم کار نیک از جمله امور مشترک میان همه‌ی مردم در همه‌ی نقاط جهان است و تنها با گذشت زمان و در گذار عمر تغییر می‌پذیرد.

سطح سوم: شناخت جهان

برای یک مسلمان متعهد و فعال، داشتن حداقل آگاهی درباره‌ی انسان‌ها، ملت‌ها، کشورها و اقوام ضروری است. او برای جنبش اسلامی باید قایل به موجودیتی واحد، جهانی و نامحدود به مرزهای جغرافیایی باشد. زیرا مسلمانان در همه‌ی نقاط جهان برادران اویند. جهان مسلمان نیز شامل کشورهای مسلمان نمی‌شود؛ بلکه کلیه‌ی مسلمانانی را که در کشورهای غیرمسلمان به عنوان اقلیت مذهبی زندگی می‌کنند نیز دربرمی‌گیرد. بر هر مسلمان است که در هر کجا باشد، جانب حق را بگیرد و از آن دفاع کند و با باطل درافتد و به رفع آن همت گمارد. از امور واجب، تبلیغ رسالت اسلام در جمیع سرزمین‌هاست زیرا همه‌ی جهان پهنه‌ی عمل و عبادت است. چنان‌که پیامبر می‌فرماید:

جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا؛ زمین برای من جایگاه عبادت و پاک و پاکیزه شده است.

سطح چهارم: شناخت منطقه، کشور و محل

جامعه و محیط گرداگرد یک مسلمان متعهد، میدان عمل رهبری او برای اجرای وظایفی واجب است که بر عهده دارد. مسئولیت‌های او در عرصه‌ی محلی به این قرار است: باید از تاریخ، جغرافیا، ترکیب سکونت افراد و اقوام، مردم‌شناسی، منابع طبیعی، ادیان، مذاهب، فرقه‌ها، نژادها، درصد مردان، زنان، جوانان و کودکان، ویژگی‌ها و مشخصه‌های اقتصاد، واردات، صادرات، صنایع، محصولات کشاورزی و اضافات و کمبودهای کشور، شهر و محله‌ی خویش آگاه باشد. ... برای یک مسلمان متعهد و اصلاح‌گر ضروری است که آگاهی کامل و شناخت کافی نسبت به وضعیت اجتماعی، اقتصادی، آموزشی، سیاسی و دینی کشور خود داشته باشد. او باید به مشکلات جامعه‌ی خود بپردازد، حالتی انفعالی و بی‌تفاوت نسبت به مشکلات جامعه نداشته باشد و با این توجیه که اسلام مسئول پدیدآمدن این مشکلات نبوده است، از حل مشکل شانه خالی نکند. یک مسلمان متعهد و کارآزموده باید خود را در جایگاه رهبر سیاسی حاکم بر کشور

خویش بگذارد و نیرو و توان فکری خود را برای حل مشکلاتی به کار بندد که شایسته است آن‌ها را بشناسد و راه حل عملی اسلامی برای آن‌ها پیشنهاد کند. مخالفت غیرمسئولانه با حزب یا نظام حاکم و انتقاد از آن کار دشواری نیست. اما مخالفت مسلمان خوش فکر و کوشا، صادقانه، مسئولانه و آگاهانه است. به گونه‌ای که اگر از وی بخواهند زمام امور را به دست گیرند، اندیشه‌ها و برنامه‌های او در عینیت زندگی قابل اجرا، ثمربخش و دارای نتایج مثبت خواهد بود. ادعاهای نظری و ذهنی که تنها برای زندگی در مدینه‌ی فاضله به کار می‌آیند به زودی مردم را از گرد صاحبان ادعا می‌پراکند. مردم نیز هیچ‌گاه این نظریه‌ها را جدی نخواهند گرفت. برخی می‌پندارند که اسلام، باغچه‌ای است از گل‌هایی گوناگون که آن‌ها را در هر جایی می‌توان کاشت. اما در واقع اسلام بیش‌تر شبیه یک دسته گل است که به هر سرزمین، متناسب با زمین و آب و هوای آن هدیه می‌شود و هر سرزمین به تناسب شرایط اقلیمی خود دسته‌گلی متمایز از دیگران دریافت می‌کند. این تنوع اقوام و ملل است که امت اسلام را نیز همچون نقشی پرنگار، زیبا و روح‌بخش آمیخته از رنگ‌های گوناگون و نقش‌های متنوع قوم‌ها و ملیت‌های مسلمان جلوه‌گر می‌سازد.

حال که مسلمان متعهد و مبلغ باید آموزه‌های اساسی اسلام را درباره‌ی عالم غیب، هستی و جهان عرضه کند، لازم است که ارایه‌دهنده‌ی آگاهی‌ها، خصوصیات و ویژگی‌های اساسی محل، شهر و کشور خود اعم از عادت‌ها، سلیقه‌ها، پوشاک، حرفه، هنر و فرهنگ نیز باشد. ما هم‌اینک در فرهنگ و آموزش‌های اسلامی خود با این ناهماهنگی مواجه‌ایم که به مسایل عام و نظری زندگی مردم جهان بسیار بیش از درک نیازهای محلی، ملموس و نزدیک زندگی آن‌ها که با کار و دغدغه و تصمیم‌های اساسی آنان درهم تنیده است می‌پردازیم. بنابراین مسلمان متعهد و اصلاح‌گر باید که در چارچوب رهنمودهای اسلامی میان همه‌ی این عوامل، وحدت و هماهنگی ایجاد کند. کار وی در این زمینه تنها نباید تکرار و تقلید فعالیت‌هایی باشد که در زمان‌ها و مکان‌های دیگر صورت پذیرفته‌اند؛ بلکه کوشش‌های او باید شبیه به غذاهای لذیذ و متنوع سرزمین‌های مختلف اسلامی باشد که با وجود تنوع و اختلاف شکل و طعم، همگی آن‌ها یک وجه مشترک دارند که حلال و پاک‌اند!



جایگاه رهبری در تشکل های اسلامی

تعریف رهبری

رهبری عبارت است از: «فرایند پیش‌برد گروهی از مردم در راهی روشن و برنامه‌ریزی شده با انگیزش آنان به فعالیت آزادانه و با اختیار». رهبری موفق، مردم را به رفتن راه و جهتی برمی‌انگیزد که مصالح درازمدت آنان را تأمین کند. رهبری، نقش و فعالیتی با هدف تأثیر در دیگران است. شخص رهبری دارای جایگاهی خاص در مجموعه است و از او انتظار می‌رود که فعالیت‌های خود را به روشی متناسب با این جایگاه به اجرا در آورد. رهبر کسی است که از او انتظار ایفای نقشی مؤثر در تبیین و تحقق اهداف گروه می‌رود.

رهبری فعال

رهبری فعال عبارت است از: «فرایند ابداع یک دیدگاه، تعیین هدف، ترسیم و تبیین برنامه‌ای درازمدت، جلب مشارکت، و انگیزش نیروها برای فعالیت». و لذا رهبر موفق کسی است که:

□ افقی برای آینده ترسیم می‌کند که در همه‌ی جوانب آن، مصالح مشروع و بلندمدت در نظر گرفته شده است.

□ استراتژی خردمندان‌ای برای حرکت به سوی این افق تدوین می‌نماید.

□ حمایت مراکز اصلی قدرت و مراکزی را که هم‌یاری، موافقت یا هم‌کاری با آن‌ها در رسیدن به حرکت مطلوب ضروری است، جلب می‌کند.

□ همه‌ی هسته‌های اصلی فعالیت پیرامون خود و هسته‌های مردمی را که فعالیت آن‌ها برای تحقق استراتژی حرکت ضروری است، برمی‌انگیزد.

شایستگی یک فرد برای رهبری وابسته به مجموعه‌ای از عوامل زیست‌شناختی، اجتماعی و فردی است که در خدمت فعالیت‌های اجرایی موفق‌آمیز به کار گرفته می‌شوند. گاه می‌شود که شخصی دارای ویژگی‌های برجسته‌ی رهبری اما فاقد تجربه‌ی رهبری باشد. گاه نیز ویژگی‌های رهبری در شرایط و مراحل مختلف نزد افراد گوناگون بروز می‌کند. به‌رحال اجرای وظیفه‌ی رهبری تحت تأثیر محیط، فرصت‌ها و محدودیت‌ها است.

رهبر بالمشخصه به عنوان یک الگو، یا از طریق انگیزش افراد، رده‌های پایین‌تر از خود را به سوی اهداف



پیش می‌برد. اما مدیر با اعمال قدرت برتر سازمانی خود در ساختار سازمان رفتار مطلوب را در سازمان ایجاد می‌کند.

رهبر خردمند، حکیم و مصلحت‌بین، خود را سربازی در برابر مافوق می‌بیند. او نیز در برابر فرد یا جمع مسئول است و باید پیرو تصمیمات آن‌ها باشد و چون سربازی نمونه نسبت به مافوق خویش خالص، دوست‌دار و فرمان‌بردار باشد و تنها با نقد سازنده در برابر فکر و تصمیم مافوق موضع بگیرد.

میان رهبرای و پیروان رابطه‌ای هدف‌مند برقرار است و رهبر هم‌واره باید در راه خیر و صلاح و رعایت حال جمع بکوشد.

ویژگی‌های رهبر اسلامی

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ» رهبر گروه، خدمت‌گزار آن‌ها است. وجوه تمایز رهبر اسلامی از دیگر گونه‌های رهبری عبارت است از:

وفاداری: رهبری اسلامی و پیروان او تنها نسبت به خداوند متعال وفادارند و تعهد و وفاداری آن‌ها نسبت به یک‌دیگر یا نسبت به هر چیز دیگر، در راستا، مقید و برخاسته از این تعهد نسبت به خداوند است. حرکت در جهت اهداف کلی اسلامی: اهداف تعیین‌شده توسط رهبری، تنها از اهداف و مصالح گروه و سازمان مایه نمی‌گیرد، بلکه تعیین این اهداف و مصالح در پرتو اهداف کلی اسلامی است.

التزام به شریعت و اخلاق اسلامی: رهبر اسلامی نمی‌تواند در موقعیتی برتر از التزام و تعهد به اجرای واجبات و ترک محرّمات باشد. هر گونه تخلف از احکام شریعت، او را از موضع رهبری به زیر می‌کشد. هم‌چنین او در اجرای وظایف رهبری خود هم‌واره باید اخلاق و سلوک اسلامی را به‌ویژه در برابر جناح‌های مختلف یا ناراضیان رعایت کند.

امانت‌داری: رهبری مسئول، اختیارات خود را همانند امانتی از سوی خدا اعمال می‌کند؛ امانتی که مسئولیتی عظیم را متوجه او می‌سازد. قرآن کریم به رهبران فرمان می‌دهد که به عنوان ادای این امانت واجبات را برپا دارند و در برابر زیردستان و مرئوسان خویش مهرورزی و خیرخواهی پیشه کنند.

«الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حج: ۴۱) همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وامی‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند و فرجام همه‌ی کارها از آن خداست.



اصول اساسی رهبری اسلامی

سه اصل اساسی مایه‌ی استحکام رهبری اسلامی است:

شورا: شورا یا مشورت جمعی نخستین اصل در رهبری اسلامی است.

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (شورا: ۳۸) و کسانی که [افراخوان] پروردگارشان را پاسخ داده و نماز برپا کرده‌اند و کارشان در میان‌شان مشورت است و از آن چه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند.

در این شیوه‌ی رهبری، رهبر یا شورای رهبری نماینده‌ی شورا و آن نیز نماینده‌ی شوراهای دیگر است تا جایی که در هر کار عمومی همه‌ی مجموعه یا جامعه از طریق شورا نظر می‌دهند و در هر کار تخصصی همه‌ی متخصصان و اهل علم و فن دخالت دارند. این شورا برای رهبری تصمیم‌سازی می‌کند، بر فعالیت رهبر نظارت می‌نمایند و او را راهنمایی می‌کند و از انحراف باز می‌دارد.

اما در آن‌جا که رهبری نماینده‌ی شورا نیست (همانند انبیای الهی که چنین بودند) قرآن فرمان می‌دهد که رهبر با اهل دانش، شناخت و آگاهی در حد ارایه‌ی رهنمود و مشورت صحیح مشورت یا مشاوره کند و آن‌ها را در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری خود مشارکت دهد:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران: ۱۵۹) پس به رحمت الهی با آنان نرم‌خو شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند پس از آنان درگذر و برای‌شان آموزش بخواه و در کار با آنان مشورت کن و چون تصمیم‌گرفتی بر خدا توکل کن. زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد.

البته رهبر در همه‌حال یا در جمیع امور نیازمند شورا یا مشورت نیست؛ زیرا فعالیت‌های عادی روزمره از قبل سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی شده‌اند و همچون سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی نیستند که در آن‌ها نیاز به دانش، اندیشه و تصمیم‌گروهی و جمعی است... عدالت: رهبر باید بی‌ملاحظه‌ی جنس، رنگ و مبنای قومی و دینی افراد، نسبت به آن‌ها با عدالت و انصاف رفتار کند. قرآن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَاقِرًا فَإِنَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا...» (نساء: ۱۳۵) ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید و برای



خدا گواهی دهید هر چند به زبان خودتان یا [به زبان] پدر و مادر و خویشاوندان باشد اگر [یکی از دو طرف دعوا] توانگر یا نیازمند باشد باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است.

نیز با توجه به این اصل کلی که عدالت، پایه‌ی جامعه‌ی اسلامی است، رهبر باید مرجعی را برای داوری و صدور حکم، در درون سازمان‌ها و تشکلات ایجاد کند تا به رفع اختلاف‌های داخلی و رفع تجاوز به حقوق افراد همت گمارند. ضروری است که دست‌اندرکاران این امر از میان صاحب دانش و درایت، متقی، هوشمند و فرزانه برگزیده شوند.

آزاداندیشی: رهبر باید زمینه‌ی مناسب برای نقد سازنده را فراهم سازد و از دیگران بخواهد که نقد کنند. اعضای انجمن‌ها و تشکلات حق دارند که عقیده‌ی خود را آزادانه مطرح سازند، اعتراض‌های خویش را بیان کنند و برای پرسش‌های خویش پاسخ و توضیح بخواهند.

تمیم ابن اوس می‌گوید که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «الَّذِينَ النَّصِيحَةُ» دین خیرخواهی است. گفتیم: برای چه کسی؟ فرمود: «لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِإِئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ عَامَّتِهِمْ» خیرخواهی برای خدا و پیامبر و کتابش و برای رهبران و عموم مسلمین.

کوتاه سخن، رهبری اسلامی آن‌گونه رهبری است که استبداد و هرج و مرج نمی‌شناسد. رهبر اسلامی به پشتوانه‌ی شورایی مرکب از افراد کاردان و شوراهایی کارشناس از همه‌ی افراد و اعضا تصمیمی عادلانه و در حد بیش‌ترین توان ذهنی انسان‌ها می‌گیرد. او نه تنها نزد پیروان و زیردستان خود در دنیا بلکه مهم‌تر از آن در آخرت نیز نزد پروردگار خویش مسئول است. این الگوی «رهبری مشارکتی» بهترین نمونه‌ی رهبری است از آن‌رو که پیوند برادری را میان جمع مستحکم‌تر می‌کند و سطح فعالیت جمعی را بالا می‌برد و به تولید اندیشه‌های نو، ایجاد تغییرات مثبت و تعمیق آگاهی نسبت به مسئولیت می‌انجامد!



